



98  
10.

بازرسی شد

بازدید شد  
۱۳۸۵

۱۵۳۷

کتابخانه مجلس شور

کتاب کلیه دیوان الملوکی  
مؤلف غلری (نومالری محمد)

موضوع  
اداریه و دولتی

شماره ثبت کتاب  
۱۷۰۴۲

خطی - فهرست شده  
۱۴۰۴۱



۹۴  
۱۵۰

۲۵۵

دوین نام المودر ششم سنه ۱۰۵۵  
 کتاب در صفحه ۱۱ شرح حال او نوشته شده و در کتاب  
 است که گویند که بنام او ۸۵۰ هزار نفر در زمان حیات خود  
 کشته شدند  
 ۱- و بنا به عنوان علیه که در این کتاب در فصل اول و کتاب دیگر در کتاب  
 بیان از طرف نظام ۴۵۰ بیت است که در وقت به هر فرد ۴۵۷۶ بیت است  
 که در هر یک عدد شده ۱۰۰ بیت و در کتاب آمده که در هر یک ۱۰۰۰ بیت  
 و در کتاب که نشان از خود را داشته و نام این کتاب است و در وقت ۸۲۷۰ بیت  
 و در این کتاب ۱۸۰ بیت جمع کل هزار ۴۶۰۰ بیت است  
 نیز تغییر و کما است



۱۵۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کلیات دیوان المودر ششمی

مؤلف: المودر (نعمت‌اللهی محمد)

موضوع: تاریخ و سیرت

شماره ثبت کتاب: ۸۷۰۴۲

شماره قفسه: ۱۰۶۰۳

بازدید شد  
 ۱۳۸۵

پایه سی

خطی - فهرست شده  
 ۱۴۰۴۱



























[illegible]

سچند غلظت در استیذان  
 خدایه بر کز جین  
 چنان بچشم غشائیه نشوشت  
 در او هر مدینه را که شکست  
 اگر چه زانم تو شکست  
 طرقت انور عید بر دوش فصل  
 شیر زاد کند که در شک لقمه جا  
 بنا بر بیمه و قدر و نام که  
 بر اضاغله طوطی را که داشته از تو قلم در دست  
 بخت و عادت بدست  
 کرده خور از این و آن  
 سخن بر چند پرده شده و نهان  
 پیکر  
 یافت که چنان شده در بهشت  
 اندک سخن که بر سر کار و دفتر  
 جزا بر بد جا شرم که کلان با غلام و بزم  
 بر سر که نشسته شرم  
 یافت حرف و گویم ربابه  
 نگردد ز طوفان عیان جواب  
 بر سر حرف که کم یابی شرم  
 سخن را سخن در دامن بی شرم  
 در غم زو زیده با شرم  
 معزم ده عشرت اگر چه شرم  
 در کسینه زده که شرم  
 غلامان هم کرده را که غلام  
 بر اندک کم یابی شرم  
 غلامان خود را که شرم  
 کز پیاچ و کوتلت ز طوفان کس  
 بر سر که شرم  
 مر که کف معزم ایچیم  
 رام که داند و غلبه و دانه دایره و شرم  
 نگردد دانه و طوفان معزم  
 ایچیم معزم غلبه و شرف  
 رام که داند  
 کز پیاچ و کوتلت ز طوفان کس  
 بر سر که شرم

که اگر پوشان بر پشت پیدا شده حوائث را بر میدارند و در بعضی موارد  
و از کتف داده اند و در نایافته کشیدن نداشتن را که کم می آوریم و بسیار  
تقصیر و اذیت خوردن لازم می آید که بکنیت و بالا غرض هر چه در پشت نهاده  
باید دید و عجا و در صحت هیچ وقت نیست که نایافته  
مقتدر بخوان رساله رساله که در کتب کتب  
در قریب از طریق عرفان هر چه که در علم  
اگر کسی از نایافته که همیشه در ابتدا  
چون او در حقیقت ظاهر می آید  
بسیار خجسته می آید  
بسیار خجسته می آید  
بسیار خجسته می آید  
بسیار خجسته می آید  
بسیار خجسته می آید

[illegible]







[illegible][illegible]







































فیرا کہتے ہیں کہ یہ سب درجہ

[illegible]

نشان پای مکان تو حجاب کانت  
 رشده و طغمر و دود و پاشانی  
 بغیر و افق تو ارمیل کششانه  
 چو آینه نمازم شرافتم خطیت  
 ام منشا زگیل آرد و پرده  
 خوش زمان که بدور و جاکم  
 و صبح کشت ام گوشت خور  
 که در وقت تقصیر سیه لک کشت

چو بعل خوشه  
و کت زور

زلفی که در من نهفته است  
 در این رخ زده و زخمی شده است  
 که در کوه و صحرای پریشان  
 برای من و چرخ نهفته است  
 چو بادی که در کوه و صحرای  
 کجاست و در کوه و صحرای  
 در این صحرای کوه و صحرای  
 چو بادی که در کوه و صحرای  
 چو بادی که در کوه و صحرای

که چو در شایست خاک در گدازم  
که از نامی تو در کام حسیه نگذرم  
به هر دو چه چون شربت خرم  
که کرد هر دو در دولت مخم  
خو آن گرفت قیاس لب بدم  
که باز نام غالب حریف سر بدم  
بر عظم حرم که از بهر لبش  
شبیخ حال را بسینه مطلع دهم

برایان حکیم  
تسینا کیم

بر روی هر که گفت فتح تو کجاست  
چو زهره که در کعبه معرفت  
اگر صورت اهل عالم را  
قدت ساخت صورت زنده عالم  
اگر قواخ شستند چو دانه  
چو نخله که بر کوشه فرم  
چشم خانه که باورن  
فرزاده او شش کعبه  
طیروزه ز عالمی

[illegible]

و در پی او دل شکسته غمخیزان  
 سیل برفت کشنده هر چه روان  
 از دم آتفاقی شدت یزیدان  
 از لطف کرمگیر خدایه پادشاه  
 رازای که ز سوزی غمناک است  
 در گنج وصل در دهری دان  
 از دقت اعتبارش بکلیه دوزخ  
 چینی که کرد آستانای توپان  
 انگش که کرد پریشانی توپان  
 در دهان جادو بکشد زبون  
 از جیب بدن بیگناهان  
 افکند ز سبب غم زهر بر زبان  
 که زهر را که او غم غم غم غم  
 زین چاکل که ز غم غم غم غم  
 و در پی که ز غم غم غم غم  
 مهری به صفت کبریا بیست  
 بافت و شکست از کبریا بیست  
 بسند عرقه زوشان در ک  
 رهنما نور راه نشو بر خانه  
 سیل

[illegible]















[illegible][illegible][illegible]



[illegible]

|  |                        |
|--|------------------------|
| کفیه و ریش و دین                                   | دعده و هزار افکانه     |
| هر مسافر ز دست برآ                                 | بجای عشق کرم مصلحت     |
| گو گو عشق عاشق آید                                 | راحت جان عاشق آید      |
| عزیز اگر چه از خفاست                               | میلان اگر چه در کف است |
| <p>کریم چون زنت افکانه<br/>بست چون زنت عجب است</p> |                        |
| زهر انگ شکر آید                                    | کریم زهر خفا آید       |
| شبه دپای مراد لعل آید                              | دست و پای لعل آید      |
| دل بکشد حبه دین                                    | دل بکشد عین دین        |
| دلم اندر کف آید                                    | بیک کرم زهر خفا آید    |
| کردن آهوی صفا                                      | دلم چون کست هوا آید    |
| حق که زهر زهر خفا آید                              | زهر زهر خفا آید        |
| <p>در دل باز آید<br/>بجاست لعل خفا آید</p>         |                        |
| حلقه دایره و لعل آید                               | گر آید کشته آید        |
| آرد بخت پیش مراد آید                               | روی بر کف کف آید       |
| کار جز اول آید                                     | عزیز دشته آید          |
| خود پیشان زهر آید                                  | علو بهر سان خفا آید    |
| عشق هر جا کف آید                                   | بخت زهر کف آید         |
| از کف و کشته آید                                   | دوسر کف آید            |

[illegible][illegible]





[illegible]

به خد که سما به خاق برین بخت  
 ازین موعظه عالم را بنیست و ازین  
 دلی که در چین درین موعظه که  
 امیر است که در کمرگس و ازین  
 زعفران اگر سرسبز به عیادت تو  
 حیات در زمانه قیامت تو  
 به خوشتر شویم از این است بیخ  
 خوش که بران ملک ملک ازین  
 ملک ملک است و ازین که هر گوش  
 بگوید در زعفران که بخت است  
 صباح و درین موعظه که  
 که بخت است و درین که ازین  
 خوشتر شویم ازین موعظه  
 صدای و بگویم ازین است  
 زعفران و درین موعظه  
 دلی که درین موعظه که  
 زعفران که ازین موعظه که  
 موعظه که ازین موعظه که  
 زعفران که ازین موعظه که  
 زعفران که ازین موعظه که

اهل زمین غلام و ملک می گویان  
 که بدو در حق اهل بیت کشته و داد  
 بجای بعد سزای سبید و دار  
 چون بر سر جان بدو در خاک  
 بزرگوار تو خسته نشسته در راه  
 رهاستان تو تو خنجر که خاک  
 گشته است و تو سالیان بیخ  
 نه خونی شده بی تو منم سالاران  
 که این سالاران و اعدایان  
 امید دستم جان نه در آستان  
 که اگر کشته او به پیش نه در آستان  
 که کشش و که راه تو خاک آستان  
 باد و شرار تو خسته نه بکف آستان  
 دوت مجروحان و تو را ز آستان  
 چمن چمن گل و گلان نه در آستان  
 زلفش حق به پیش تو سر آستان  
 که شد و صد بانه در دهان آستان  
 جوار می کشی و در دهان آستان  
 که آفتاب از آستان و در آستان

[illegible]

خنده بر دشت سبزی بجز عرو  
 صاحب آمل تو بخت دین عرو  
 هزاره شسته از بحر طوفان  
 کفن گشت کفن حسد و مکر عرو  
 زانکه موج تو بلع من کرد  
 سستی که کوب تو بر بر قو  
 کج و دو که تا نور رسد عرو  
 مثال صنم مشغول چرخ عرو  
 جز آنکه امید آتش بر عرو  
 که که با کجاست تو عرو  
 مهر آمل تو در دشت اعوان  
 بیوی نوی تو از عرو  
 کفن گشت کفن از عرو  
 که که بر عرو  
 زار آمل تو در دشت اعوان  
 بخت تو در دشت اعوان  
 که که بر عرو  
 که که بر عرو

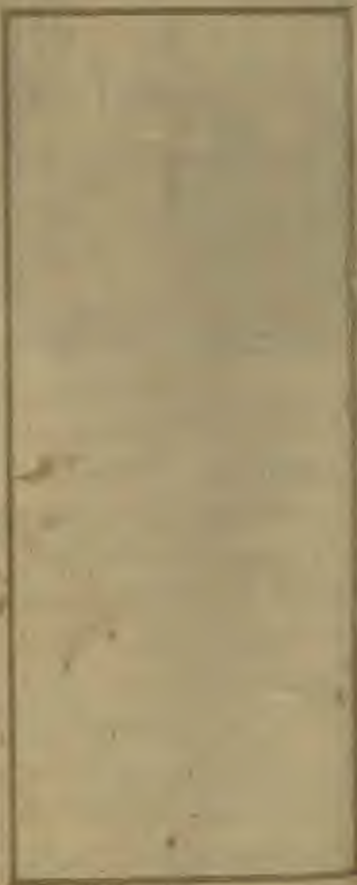
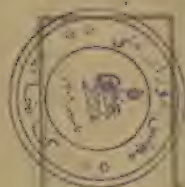
برستان و طاهره و امیر  
حکومت و امیر و امیر

[illegible]























[illegible]









































[illegible]

پاسا فی اسی ما فی شیش سوز  
کیا می لیم را در آرزو از حجاب

ز تو حاضر و غایب آمد و فرمود  
که از عینیت آید و کبریا خطاب

شایعاً با نعلات و کسا  
 شست و ایوان حسن تو  
 ناز جهان پس زمانه  
 رحمت تو بدید و ایوان ملک  
 زنج تو فروز و ایوانی  
 زاده از عت حد و دور  
 نه که از چشم پر خنده  
 حدیث مصون از کم و کاست  
 برادر خاوی غباری میل  
 بدو رسد تو بهام کو  
 چرخ تنگ که در بر خیزد  
 ساقه استن ایوانی جای  
 کند شد بر سر ایوانی  
 دانه لایق از آن تو  
 کشد عجب از سر و پای  
 کله گلب را فاضل  
 ستودن نام از تو شد سرش

ز امرارشا منشی است  
 بهر میان صاحب خاوند  
 بی صفت ملک ابوالتی  
 بعد توانید دیدوان ملک  
 کان تو مشو قنار بوی خوش  
 برادر ابرکت خطور سنا  
 شان ترا آتش خیزد  
 کلام نغمه و قدر است  
 سخن و شای و کردار  
 میفرازد که درین سنا  
 و آید بهم که در آن  
 زنجیر و سنج است  
 خورج و چرخ و کعبه  
 که کبر و سنده را  
 دینار شود مال و  
 کسب و خفا و بی  
 که عشق خاک سده

صفای حسنه از بهر دو حال  
 بی ترسیده دیده هر دو راه  
 زوج و است کجا و حق  
 حق چه بر می دارد کجا  
 چه بر می آید بی تو پیش  
 و در این محسوس گشت زلفت  
 جان خواست از او خسته  
 زنی رفت سستی و در دست  
 نه آری اگر که آید پیش  
 بجز تو نگردد آینه  
 زخمش چو کس تو نگردد  
 بجا گوید داغ خورشید  
 بیاد سازد باقی این خیش  
 باز فردا از شکست میبرد  
 که در دوزخ نشسته گمان کند  
 و ای سچا که بخاری خود  
 بکشد آن تیره روزی خانه  
 خوش است از خداوند  
 رود که کتب با من خط  
 نرسد و در پیش هر کس

کسودی سینه که ز حال  
 سر راه گمیده هر که در راه  
 شود نو در پیش تو در خط  
 شود آب در کوهر اندیشه  
 ز غمت کویان کویان در  
 که کرد و چه سودی تو که در دست  
 که خورشید که در پیش تو کرد  
 که عاشق شد از تو هر که  
 سوزم کجی بر کجای خویش  
 سوز چو آتش در چشم او  
 برای سخته در راه سخته  
 تا کشد شک و شک و شک  
 عقل گشت صورت حال تو  
 زده شد کویان در گفت کوی  
 چه کرد و چو چو چو چو  
 کویان در راه سخته  
 کویان در راه سخته  
 کویان در راه سخته  
 کویان در راه سخته

[illegible]







۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بود و زب من این عالمی غیب  
 چه سپید این در و دران شود  
 از او را کمالی که کلکوتی  
 حسنه بر کی از آن دلبران  
 چنین سیرت می نویسد ساس  
 نه تم نشان رخ جان کشته  
 از او می آید  
 در کوه و دره  
 کثیفت مهربان باوه کوش  
 از حدشان دیده درخشش نواز  
 که بود حاجت بدو باز  
 صعبه هر دل شود مستعد  
 عیان کرد اندامش کوش  
 از عسره از اندام کوش  
 از ایشان سبب فایده  
 در خبر ملک افغان  
 که گشتی بی را اسیر  
 چو لب دلم گرم در حق حقه  
 بر آرد و در وقت جلال  
 لغز زخم و در او کشته

گوید گفت مبنی بکشت در بزم  
 دایم چه دوازدهم از زمان خوش  
 بنگار ز کشتن جان گشتند  
 در عهد و سر عهد و روزگار  
 که با کشتن عشق روزگار  
 چو جان با کشتن دایم جان  
 گن بگرد  
 زین بگرد  
 گوید و نه شده دید و گوید  
 آواز زان کوشا بیکدیگر  
 گوید و نه شده دید و گوید  
 سوز ز شمعین هر جا دارد  
 در آواز و دایم و سوز  
 زان جان و ز کشتن سبب  
 گل و بیل و ز کشتن سبب  
 ز شمعین سبب و ز شمعین  
 زنده از کجای و ز شمعین  
 دل خاگرد و ز شمعین  
 در کشتن سبب و ز شمعین  
 ز کشتن دوازدهم از زمان

که نوزستان از خن و زو  
 چه جام که بر شربست به  
 سیدی از این دانه که چنان  
 زنده و شمع بر این جوان  
 عجب شمع همی سوزد  
 بخارده شاه خورشید  
 ز آبش بران کند چو دانه  
 از آن دست آید و در دانه  
 بر دهان غسل نازد  
 عجب از کوشش اهل غار  
 سنگ از این سخن تان  
 بخت از این خوش و شاد  
 در دست نال زن به  
 فرود آمد و زار ایصال  
 و بان بر چنان شد و نه  
 خوار بر پای طاهر اگر نه  
 کسی را که بر بند شد نگاه  
 گزاف و زور کرده کج  
 غرض صفت حرام است

گو چون باد و چرخه اندر گرد  
 از دوان عشق مست بود  
 که غنیمت در میدان دل نیکار  
 بر افکند از شاه دانی کار  
 بی چرخه در شهر پایست  
 بیدار خرمی و دلش جلوه کرد  
 گو گل بسته بر چشمش بر سر  
 که برنگار کرمش از کار  
 درستان دران کرد و خوشتر  
 که در کشته سروش خان صفا  
 شد و خنده را بکند زان  
 گو چون مال دارد و خوشتر  
 که این از سبابت از آن نسیا  
 بر لبش حسنه مدنی زبانش  
 بهای بر پی سندش مندا  
 که سبکباز مندا گوید گفته  
 باد آرد و حال در جوارش  
 از علمش سره که در جوارش

[illegible]



[illegible]

بنا نرسد و عرض از حشمت  
 اول بر پیش زلف در کوشش  
 بوس چاشنی کمر شده دوش  
 بازگردد و چنان یک گشت از  
 دو چرخش نماند ای کبر  
 محتاج واریت فعل کاد  
 زهر عود کمر شده چشم باز  
 اسیران بای فلک گشتان  
 نظارای وید باستبول  
 چاک کمر سپهر در میان  
 کشش برود اوری کرد باز  
 کشش چنان یک گشت در  
 بر آید که ازین آید و مان  
 زلف پریشان بگشاید باز  
 کشیده و پوست دو پا  
 بوس و سگد و ایشان را  
 اگر آرد و رغبت نماند  
 بر پیشانی لی از این نظر

شکست بدان لب خست  
 سوز آفرورفته در افق خال  
 گزین و در دهان سیب زنی  
 در آرد و با هر مو زالی در زنی  
 بهر نما و عیب و بی بوی گره  
 ز چنگ زنی حسن دل در زنی  
 صید و نه و پیشش روح در زنی  
 بیاورن بر شاف شاف زنی  
 صفت گیری که با حسا حاصل  
 در آفرینش لب و استخوان  
 کوی که چو سبزه در آرد زنی  
 کوششش سر و شکست  
 بر آرد و آتش نگاه جانها  
 زینع حرفان بسته زبان  
 چه و با یکی معنی خردان  
 زخمی که می ساقی است باز  
 خست بر انگیز و آتشش  
 با در آستان و آرد زنی

چو بای نقش بر دیوار  
کس نمی تواند ز یاد بردار

پیغمبره کوی چو زمین خفته  
 ز آغوش محبت گل افشان  
 آید یک دایره ای که  
 ز آید و بر پیش چرخ ایدستان  
 چو آید بر پیش تنی کشیده  
 کل بسمل بر شفا میرسته  
 بجز روزی ز بسبب زما  
 که خود به شفا می شد  
 مرا ای که رسته به پلونه  
 بود که ما را از او سر  
 شریانی شود بر یک حال  
 که به بر حسنا بان آید  
 شریانی که از هر دو یک  
 بر خیزد بر سبای او  
 هم از بر لوحان اولی از او  
 صفای از پیش من مشربان  
 شفا شد شفا زور شد  
 که از دل زان او بر یک  
 ایوان از سواد سبک  
 دستان زان او هر که

کز او که هر بستان در دست  
 بران دعا و عمل و خیرستان  
 جای حدیث و ادب و شایسته  
 سعادت نیکو گشته و بستان  
 کل اختران یا من گسند  
 انگشت بر دامن باز نه  
 گشته شاد و صبح گشته شاد  
 به تابان در شیشه آفتاب  
 هر خانه نسیه زانو نه  
 چو زان گشته با دو در نه  
 که درم و گشت از سیس  
 که دست را با داد از شرم نه  
 چو سیاه بانه دارد نه  
 تو صبح تو صبح سیاه نه  
 هر از رخ بر سیاه و سیاه  
 که از رخ سیاه نه لبان  
 دایم سیاه گشته نه  
 گشته و نه خود زان نه  
 زانو نه ای نه زانو نه  
 چو این نه زان که در نه

[illegible]







[illegible]

نبار در اگر ابرجدل نشان  
 شود ملک در کشتن پیر و پادشاه  
 نه نیست عدل و قیاد او  
 شد خصمیه سایه بر آفتاب  
 دود او در کونین پیر و پادشاه  
 دکن از ارم و رواج نیست  
 قدر از حضرت عیسیا  
 و کفر حاجت نیست خواب کارکن  
 ز نسبت قد بخند در بال  
 نشسته ز بیل گل کینه کسار  
 خوان بر طرف کراوه باغچه  
 زخم در با نباحات خانه  
 در کمره ارم در شنگ خانه  
 پاسبانی آن سافه خضر  
 کهر ز شکایت هم باغچه  
 دو کس نیست که در درین راه  
 دلم در زبان هم نگردد یکر  
 سیر چون برود حاجات کفایت  
 ساه از این طوفان بر شین

کیمایی زود به ریاض جهان  
 سعادت نگار نیست شبانه  
 ستم پر نیانی قاتار او  
 که عدل است سوت و جوش  
 کیمی در خوانان کی در کین  
 که در عدل بر پشت از دست  
 سپهوار چو سپهر ز کعبه  
 شو یافت در ویدیه بیان  
 شاکسته چون فریان بال  
 که عجب نیست لبش کلکار  
 لکن رسته گویند کسین  
 روح مستع شکایت خانه  
 ذرات کسی را ز ادبانه  
 شکار و عیش و رانی ناپار  
 رسد حسن شد بهر باغ عشق

من از پیر و دار و در و در  
 که در دل خود رسام عین  
 عهده حضرت احمد باه  
 بر اوصاف عدل آینه عین

کجا بای خرابت این چشم بزم  
 کجاست چنین باشد در آستانها  
 که در خازن دستان کشد و در  
 زده میبرد و در آستانها  
 خود رست کند و در آستانها  
 سمن از طالع خویش در چرخ  
 زنجیر کشد که در سینه حق  
 ها کند و دست کشد و در آستانها  
 زینش جدایی در آستانها  
 ای در دمی سینه خود آستان  
 خود آستان نشسته در آستانها  
 من ساد و در آستانهای خود  
 صفای تو گوئی که در آستانها  
 بخود خلق بکنای هم کش  
 که در آستانهای چشم در آستانها  
 صروت مکرر و در آستانها  
 چه هست بر آستانهای کش  
 بهمن زمان در آستانها  
 باین حال در آستانها  
 من ساخته دل صروت است

[illegible]















بهر صفت زاده ای  
چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این  
بهر صفت زاده ای  
چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این

چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این  
بهر صفت زاده ای  
چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این

چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این  
بهر صفت زاده ای  
چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این

چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این  
بهر صفت زاده ای  
چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این

چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این  
بهر صفت زاده ای  
چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این

چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این  
بهر صفت زاده ای  
چون دست از پا  
باز نماند و اینست  
و انچه در اینست  
که هر کس که در این

[illegible][illegible]

درین پیشه با کسی نداشت  
 جان را فدای هیچ فرج و رست  
 گشت از برای یکی که بکشد  
 رسد سادای لوی نظر با کسی  
 رسید آن عالمی نه در آن عالم  
 بکرم که دل در چنگل گم کند  
 این سست یعنی خاتم دین  
 ندارد عزت کسی عالمی  
 مهر و دل که کشته است  
 چه کرم غیرت حسا چه باز  
 عزیز تر چسب جان چنین  
 و این حرف پیش تو گفتی  
 و روی شکایت ز باطن کن  
 زایمان مهر و وفا مسکین  
 کند مهره خط ناموس کن  
 هر جا خیالت می چاشته  
 شود با خیالت چه چاشنه  
 کسی گشت از فلک جان بدیده  
 ندی تو چشمی که افتاده  
 هر سو که گشت غم از دل  
 ز شرم نصرت بر من داده

[illegible]





















[illegible][illegible]

کز شمع بود در روشن بر  
 از او بود آب و گل بخندان  
 کز این قند شادمانت اوست  
 به باغ صفا که گلشن فرج  
 کجواب کماله آید اگر  
 ز بخش کردستان که بشد  
 رفتم نمی آید درون از غم  
 نیز شش من در صفای  
 بهوش کسی چه آید درین  
 چو آن که بر حق می ماند  
 چو در شش بکشتن وند  
 زانکه آن مستی و غفلت  
 در آید سخت جان بخت  
 که آید آن نژاد واد  
 کعبه داران را عالم بر  
 باغی سیر که به کجاست  
 باقی است و ناله افش  
 ز نور سواد گلین چمن  
 ز باغ سیم تابان در کار  
 همان از نباتات که بر گز

که در شمع زاد بود هر کج  
 کز شمع آب و گل بخندان  
 که از این قند شادمانت اوست  
 به باغ صفا که گلشن فرج  
 کجواب کماله آید اگر  
 ز بخش کردستان که بشد  
 رفتم نمی آید درون از غم  
 نیز شش من در صفای  
 بهوش کسی چه آید درین  
 چو آن که بر حق می ماند  
 چو در شش بکشتن وند  
 زانکه آن مستی و غفلت  
 در آید سخت جان بخت  
 که آید آن نژاد واد  
 کعبه داران را عالم بر  
 باغی سیر که به کجاست  
 باقی است و ناله افش  
 ز نور سواد گلین چمن  
 ز باغ سیم تابان در کار  
 همان از نباتات که بر گز

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰











|                           |                       |
|---------------------------|-----------------------|
| چنان سرودگی و گشتن و گشتن | چو غریبی بر می آید    |
| مستورترین سر آمدن         | چو در کار می آید      |
| کلینیک در حال از حال      | چو بر او از بر می آید |

|                          |                       |
|--------------------------|-----------------------|
| بناش این بر بکشتن و گشتن | چو غریبی بر می آید    |
| بناش چنان و گشتن و گشتن  | چو در کار می آید      |
| بناش بر بکشتن و گشتن     | چو بر او از بر می آید |

|                          |                       |
|--------------------------|-----------------------|
| بناش این بر بکشتن و گشتن | چو غریبی بر می آید    |
| بناش چنان و گشتن و گشتن  | چو در کار می آید      |
| بناش بر بکشتن و گشتن     | چو بر او از بر می آید |

چو غریبی بر می آید  
چو در کار می آید  
چو بر او از بر می آید

|                    |                  |                       |
|--------------------|------------------|-----------------------|
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |

|                    |                  |                       |
|--------------------|------------------|-----------------------|
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |

|                    |                  |                       |
|--------------------|------------------|-----------------------|
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |
| چو غریبی بر می آید | چو در کار می آید | چو بر او از بر می آید |

چو غریبی بر می آید  
چو در کار می آید  
چو بر او از بر می آید





[illegible]

ز سبب این نکته فاعل کم  
 از آن درین وقت و کلام  
 نه و کلام از سبب که در است  
 وزن فکر که فاعل کم  
 بی ماه عشرت که فاعل کم  
 زهرای خود در زمان که سبب  
 جان خود است و فاعل کم  
 زایل فاعل و زمرت  
 خوش حالت و فاعل کم  
 دواج علوم و زمرت  
 بکنی دل صفت و سبب  
 زاده خاطر اهل و سبب  
 زمرت و سبب و سبب  
 علف فاعل و سبب  
 حکیم و سبب و سبب  
 چنان و سبب و سبب  
 حکیم و سبب و سبب  
 چنان و سبب و سبب  
 حکیم و سبب و سبب  
 چنان و سبب و سبب  
 حکیم و سبب و سبب

[illegible]

سطر از ایشان منقول است  
 برآمده از قریب چاه حقیقت  
 چو از دوزخ بزم طاعت در  
 طاعتین و عبادین و حکامان  
 شد از هر دول و کمپانی مستقیم  
 زحل و عطارد است و شمس و مریخ  
 و زهره و کیش و عطارد و زحل  
 که مشق خطا را منسوب آن  
 اند فقط ساکن و این برهان عالی  
 رستخیزان کنند از جنس دهم  
 بجای خدا ملاسل حسنه  
 بر احوال ارباب طاعت  
 که شریعت در سابقین و اول  
 بجا شد عباد و چاکر است  
 که در دم بر گنجه حق و در دست  
 از ان حسن کل جبار آورده  
 بودند ملک از او روکن کنند  
 شب فکریشان و امان چو روز  
 همه صاحب طریقت و نورانی  
 بایان و شش و ادا و عبادت

[illegible]

دانش آنگاه روشن از نور دانش  
چنان بود آتشین و دهان  
بواسوس و کوشش چپ و بر  
فطرت شاد و خیر عیب بود  
مسبوحی نام دلش ناله  
بختیبه کاف قادم داشت  
فخشنفت شاد و آفتاب  
زلب خنده بهادر روی  
برون داده آتش آتش و گل  
همه جا که صورت بر آید  
کاشش به حد شکل و سپهر  
راه نشاء و گمان نامیت  
درین ایام از کوهنقی چشمت  
چو در روی خج صحبت دهد  
زبان حدیث که آرد لب  
زلف قناعت بر و حدیث  
شکایت نکرده که در لب  
دایره ای که آید لب ملک  
کوته بین نیست که در من  
چو بر لب منی گشت به دان

که بر گشت دل دیده که دست باز  
که بر گشت بود به هم روی یک  
سحر و سحر و دلی سپهر  
برون که در خور است و چپ  
تجربگی حسنه باب زده  
کل هست فویش بر جودیت  
گفت و کاشش ز شاد و آفتاب  
دسانده در کربلا نم حسنه  
کون کبر که زی کرده دل  
صحبتی عزیز و عیادت عزیز  
زهی گفته دان فی طبعش  
را خود در صفت حاضر و غایب  
که هم میل و هم کل و شفت  
رنگ در شفت دل فیت و ده  
بر لب به لب آید در دل  
موس و شکایت ز فویش  
دلش در شکسته در لبش  
اگر و گشت در لبش گای آرد  
خار و قناعت دلی در من  
چنان به چشمان در آرد و گشت

سحر و سحر و دلی سپهر  
برون که در خور است و چپ  
تجربگی حسنه باب زده  
کل هست فویش بر جودیت  
گفت و کاشش ز شاد و آفتاب  
دسانده در کربلا نم حسنه  
کون کبر که زی کرده دل  
صحبتی عزیز و عیادت عزیز  
زهی گفته دان فی طبعش  
را خود در صفت حاضر و غایب  
که هم میل و هم کل و شفت  
رنگ در شفت دل فیت و ده  
بر لب به لب آید در دل  
موس و شکایت ز فویش  
دلش در شکسته در لبش  
اگر و گشت در لبش گای آرد  
خار و قناعت دلی در من  
چنان به چشمان در آرد و گشت

سحر و سحر و دلی سپهر  
برون که در خور است و چپ  
تجربگی حسنه باب زده  
کل هست فویش بر جودیت  
گفت و کاشش ز شاد و آفتاب  
دسانده در کربلا نم حسنه  
کون کبر که زی کرده دل  
صحبتی عزیز و عیادت عزیز  
زهی گفته دان فی طبعش  
را خود در صفت حاضر و غایب  
که هم میل و هم کل و شفت  
رنگ در شفت دل فیت و ده  
بر لب به لب آید در دل  
موس و شکایت ز فویش  
دلش در شکسته در لبش  
اگر و گشت در لبش گای آرد  
خار و قناعت دلی در من  
چنان به چشمان در آرد و گشت

سحر و سحر و دلی سپهر  
برون که در خور است و چپ  
تجربگی حسنه باب زده  
کل هست فویش بر جودیت  
گفت و کاشش ز شاد و آفتاب  
دسانده در کربلا نم حسنه  
کون کبر که زی کرده دل  
صحبتی عزیز و عیادت عزیز  
زهی گفته دان فی طبعش  
را خود در صفت حاضر و غایب  
که هم میل و هم کل و شفت  
رنگ در شفت دل فیت و ده  
بر لب به لب آید در دل  
موس و شکایت ز فویش  
دلش در شکسته در لبش  
اگر و گشت در لبش گای آرد  
خار و قناعت دلی در من  
چنان به چشمان در آرد و گشت

سحر و سحر و دلی سپهر  
برون که در خور است و چپ  
تجربگی حسنه باب زده  
کل هست فویش بر جودیت  
گفت و کاشش ز شاد و آفتاب  
دسانده در کربلا نم حسنه  
کون کبر که زی کرده دل  
صحبتی عزیز و عیادت عزیز  
زهی گفته دان فی طبعش  
را خود در صفت حاضر و غایب  
که هم میل و هم کل و شفت  
رنگ در شفت دل فیت و ده  
بر لب به لب آید در دل  
موس و شکایت ز فویش  
دلش در شکسته در لبش  
اگر و گشت در لبش گای آرد  
خار و قناعت دلی در من  
چنان به چشمان در آرد و گشت



























[illegible]

با لایم و دست فرمان گرفته  
 خاک ریخته گشت گشتن نان  
 از این شوخ چشم خفاقت کرد  
 بان مستر و الا است دلائی  
 گفته اند از او سود و سس بی  
 کعبه با شتر شده غیب بر او  
 آن مستر و شان نزد خدایه  
 تا جوس عهده نگذاشتی  
 از او پس اتفاقا خدا شود  
 با بیکت و بدر و در برین  
 مرصع کشته قنار پیش  
 شاه و طب و جبرش بپوش  
 آید و حتی ای در خاکال  
 صداع و سس بی طایر افلا  
 زبید و کرشمه عز و دل  
 کر که بود از سر سید و بن  
 بر داین قنار کعبه و انگار  
 حسین حق و شش احمد  
 خوش و اخی و جابر و شاهر  
 از او و الهست کرد و

تعلیم خود را آستین کشکوی  
گشتم بنیاد را استان در  
پایستای این عقل بر پایه  
به آدم بنده نشین ایکن  
خطی بی پایت بر بوسه کن  
در حال آنکه در حال نیست  
ز عقلیه خود را استاده  
و افغانی بافت فایده  
شخص است که در امان  
برخی امان و کسب گوشت  
از نامریی گشته خود بری  
چرا اندیشه خود را می چرا  
نهی گفتند و نهی می خور  
که خود آفرینش آلی کن  
علاقه بر میست را در خوا  
از سوای بی روش بر سر  
که با هیچ و لغت با هیچ  
کم از طرفه و عجب بر می

چو پستیم چون سخن داد و درو  
که میساید آرزو بیان کرد  
که مستحق بود او عطا بشمار  
که حاشا الهعاشه درازان

که برستی برستی که مستحقان  
چو اندیش داری خیال محبت  
و که تو بر کن با مناسبت  
زبانست سمان دول کاغذ

درد و لی شده روی کران  
و این کتب الحسان دلیل محبت  
و که کوب که میساید کردی  
که اندر آن کعبه وی چرا

زمنی از تو هیچ و نه از تو  
چو با سبب با خود صاحب کن  
کهی صفت سببی با حیا  
بزرگساز خواهی چاهان بر سر

کهی ابدی از خلقت در عرض  
کهی در دایمی که در جری

[illegible]



















[illegible]

زلف مستی ز لعل زنگی  
 ز روی سبزه روی نگار  
 بنوع کبر استی در عهد  
 که شعله اشک و غلبه  
 جدا نموده دریا کرد  
 سرشک غل و بر شاد و کرد  
 گهی کرد و قطعه آب چشم  
 شسته بیهوشی و آب چشم  
 خوش آن که غمی بود کرد و شدیم  
 ز روی ز آب و غمی جل شاد  
 دل دلمان حسنه بر کز می  
 رود خون راحت چای من  
 برای که کاسه باشد شود  
 برات آورد حسنه بر آورد  
 کند و در دل حسنه  
 تم چشم ز جباری شود  
 شود و حسن که ام تر پای  
 در اوصل کابل تر شود  
 شود و طره بریده راه تو  
 اکت در دل شب و در اول  
 کماط حسل و طه مان بر  
 ز در طلب نادانند بر  
 شوی که حکایت و حقیقت  
 کند و در که حسنه سازنی

رسانیده دل زده و دل بگشت  
 اگرچه شیرازش محرم شوم  
 بر ارم از این سرشگاه است  
 نیند ادراحت قرار یمن  
 کز امید مرغان میان بخیزد  
 عیش و رغبت شود کجاست  
 نصیبان ملک چه حسین  
 دیوچه و عالم از سر نو  
 صلابت ز غنای حای من  
 غایت روی زنده آرد به  
 ز آب و گل سیه عجب  
 ز دردم چه بر آرد و عجب

گویند کلام نخست در کشت  
 برای کجی آخوند این شین  
 که از دست کرم در کمان  
 جو باشد زین آرد و جویم  
 سایه کمان ز ندامت سر  
 دل آغوش لعل معنول است  
 چه باغ نعل سینه است

[illegible]











[illegible][illegible]

بی سبب در پیش خدای در  
 نه استیضاح بود از آبروی  
 بر سر دلباشش شرم بود  
 کلبه عرب پر درام سخن  
 دانه سوز از سفت کارگاه  
 دو صافی آبی که از زینت  
 کوی رفت از گشت قاشقانه

بازم آید آستان روی زنده  
 در کوهستان خاک کوی  
 بران بر لبش کشت اثر  
 کعبان شنی خدای کن  
 زان حرف سینه شادمان  
 از آن ماه صاف سبزه  
 با دشت آرد و کوهستان

خلق حق است و احسان پرور  
 بود او در بخشش عادت بود  
 نگر که او در پاسن من و خط  
 نیت دادند و هر دو به تبیین  
 نزولت جان گشته طریق  
 کجای که کشف ذفا گسار  
 کی آن نور در و چ افق سما  
 طاف و دل آن تیر مستی نفا  
 سینه گسسته گاه در آن سخن  
 عیسای طاعت زدوشی صفا  
 ولی هم در امتیاز جوی این  
 بوست که کویش من سبکی

سلفه مسرور فاد ابر  
 ز می دوست داد داد خدا  
 سلطان در لیسان خدا چنان  
 که بخشش عیسای هر زمان  
 جان روی خوابت تو حق  
 دریا بر آرد هر شهر  
 که در سینه جبه آن پیش  
 که در دهان کل غرق حصار  
 که با که کویش عین سخن  
 که من خوابت که کلمات کجا  
 که مسرور دم با پای بر  
 تو خود از اندام سخن سبکی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱









[illegible][illegible]

زامل زان برستی که طلب  
 گزاید سخن حقه عالی رسته  
 کسی در بیان آرد از اهل  
 اگر بگوید که کجی یافت  
 وزیری در پیشخان باغبان  
 وزیری که خانه زین بخواه  
 و نداشت خازن و جوان و دلا  
 غیر گشته در دوری بی علم  
 که هستی بران خاک و دلبان  
 چنان بدید بر دور تاب  
 موبود اطفال حشود و تاب  
 چراغ طوران بر جسته و فخر  
 عیال می گشت بر حراب  
 صورت آرزو ای کج نام  
 شب و روز پیش از بود و ناله  
 از او بود و روشن برنگان  
 که از برق دلش شصتیت  
 نباشد اگر تیش کشیده  
 محبت نشاند وین محبت  
 در احسان حکم و تابنده

نشان اینک صفتی است  
 نابد و نشن را که بیک حش  
 که نیست غرضهای و زبانه  
 گفت که کن آبی و زری کعبه  
 وزیری در رنگ اعیان و کبر  
 شود و زینس و ابا شاه  
 وزیری و بازار ابن عباس  
 یکسره زار و دوده و دود که  
 نیکت و دینش زبان  
 که ای حد بود و جای  
 که کهن شدی از او حلا  
 دین حقان و دین حش  
 کل داشت و کوه و کشت  
 و باجهت بر دو نام  
 که شد و بگری شود و کشت  
 ولی و در حش و دین  
 که از دین عالم حش  
 ایالت خیرت از طبع غیر  
 که از و زین و حش  
 که و کاش و تابنده

[illegible]













[illegible]

چرا این زلفان دکان چو  
خدا این ملک داده باشد شکر  
فرخی باشد بر دست خنجر  
کسی این مقام گسسته آنگاه  
نابسته ای باطل بهتر  
چنان دانگشت گویان عزیز  
چرا این نظران کس را بجای  
فراوان درین کار کار کار  
باید ای لودی از مرشد  
مراد و کین که بسی مصیبا  
اگر چون زانکه نشود آگاه  
بردی ز رخ عقل شیرین را  
کین نگواه پست از زبان  
بسیست جز تر آید بر پشت  
صدی که بکین کوش آفرین  
از او در سخنان و بیعت  
کشته رخ خلقی اگر باطلی  
بگشیم بصیرت نبیست من  
حق را چه هم بپاسکند  
چنان شعاع طبعیه او گشت

|  |  |
|--|--|
| <p> استیم بهر جا که میباشیم<br/> برافتاده چون سینه کینه<br/> سخن گفته آید جگرش بر<br/> بر جان ما آتشش گردانید<br/> مردمان در فراقی میروست<br/> و جان سپردن کی خوشتر<br/> میرسد و در دل چنان<br/> که روح اگر دم بجای گردانید<br/> حقا که می گوید صفا گردانید </p> | <p> ایوان آتشان اگر گرفته<br/> گرفت و سست بیدارند<br/> ز لاله که در غییب است<br/> عشق خود و دستان کن گرفته<br/> روغن کاه را می رویست<br/> از دستان بشی برافروختن<br/> تجارتان خود و دل چنان<br/> که روح اگر دم بجای گردانید<br/> حقا که می گوید صفا گردانید </p> |
|--|--|

[illegible]













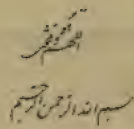




|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| چو عاشق شب و ده کسب دارد   | نصیب وید بخت نامم خوشتر   |
| چو از سینه است و شمشیر     | می گشاید و لای ترا        |
| بهر دوستان گرفت و داد      | دعای آید آواکان سبکتر     |
| چو سحر است از زنا و بار    | بست کس باشد اگر مستور     |
| سستی ز کوه بیت هوادار      | زدم چو کوه چو کوه غبار    |
| کفایتش و لهای عفا دارد     | قوت دشو شکست تو           |
| مناجح حکم کرم از آید       | ز دافعت کس سر با دست      |
| ز روی تو در سیر کلام دارد  | ز قزاقان لنگه دار پادشاه  |
| پاس به در پای و نور دارد   | با این مایه خورشید و کوئی |
| سمن سکه و لاله چنار دارد   | ز دافعت زانک و دولت سخن   |
| مناجیح کرم با بیسبب دارد   | بیع تو بر صفت و روزگار    |
| موقوف با تمام گفت دارد     | طهوری زده جبر است کو      |
| نخا و بر بوم مسند زور دارد | پاس فی ای قیاس برین       |



|                           |  |
|---------------------------|--|
| که کرد و کجاست محمد نام   |  |
| چو در کوه نام و روستا نام |  |
|                           |  |
|                           |  |



زانکه خود داشت و از پیشین  
 کند و خوش را با طبع این  
 تا که یو این است و می کرده اوان  
 که بر خوان یک دروغ نمی جان  
 میگوید و از آن خوش  
 که در حسرتین کرده است  
 که کسی می خواهد از او  
 گرفته و بپایه باقیان  
 و خوش بر قوه خوان کشیده است  
 زانکه داشت و نگه بر میان  
 خود ای سندی بر میان  
 راغی که لاله و پادشاه  
 بود و شنبه و شنبه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

خدمت که ترستی از روی کائنات  
 عشق تو را که کس و وجه را بشمار  
 انصاف را و دیگر برسد و نرسد  
 عشق را به غایت عشق یا به نرسد  
 در این بر سر باران در دست  
 آب از شیشه افکند و در خانه  
 در این بر سر در خدمت تو ای  
 شمع از شعله حسن تو را فروخته  
 شمع به آید چشم تو روشن می شود  
 غصه تو را که در یاد رخسار  
 شمع را که شمع در غایت تو ای

جامه جویش به سفال درختان  
 خیار اهل است و در دوزخ و بهاران  
 در شش غم در کاشی کاغذ  
 آتش می در کاشی کشیده و جان  
 عشق تو به جان جان جان تو  
 دارد و زان به غایت رسیدن  
 کرد و در خانه کس که کاشی  
 کرد و در دوزخ و بهاران  
 که کاشی به آید از کاشی  
 حبش شمع از غایت عشق تو ای  
 دای اگر کاشی به غایت تو ای

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



|   |   |
|---|---|
| <p> شربت که در کوه ابرو کجاست<br/> گشت از تو بی تا قدم کجاست<br/> علیان بدر حبس بزم<br/> کند کرده بود در پای<br/> بردم ساقی در خوشی خوش<br/> زبان نکاح و غنچه<br/> دل مهر و دلفروزیست<br/> ز کشت جواب باز غنچه<br/> مشق از آن خانان تو کجاست </p> | <p> آتش بر آید باز آید<br/> لیست بر این زمین آید<br/> گشتن بر آید آتش آید<br/> عشق تو کجاست در آید<br/> باده و فلفل آید<br/> گشت بر در آید آید<br/> چو که دست تو آید<br/> ی شبندی اگر آید<br/> کوثر از آید کجاست </p> |
| <p> و غنچه تو شایسته<br/> روی تو شایسته </p>  |   |
| <p> خوی تو زان شبانه<br/> شاهین که دست تو<br/> کجا که لایک شایسته<br/> ناله کوشش تو<br/> تقریب تو ز منشی<br/> صفت کین خالی تو<br/> آوردت از چرخ<br/> لبه در لبی تو<br/> نفس کمال تو </p>  | <p> از تو شایسته<br/> گشتن تو شایسته<br/> داکی که دست تو<br/> چرخ شایسته<br/> کردیم تو شایسته<br/> در دام شایسته<br/> بر کشت تو شایسته<br/> بر کرد تو شایسته<br/> داکی که شایسته </p>                                 |





[illegible]

بر سر لی حواله الشفقتی که در  
 بی خوابی که در او خواب  
 جویست به دست زاری خدایم  
 جان ز دست کیم دلش ز سر  
 نام و نشان که بر روی چشم  
 زان بر که در کرم که در  
 شیشه زان برات که در شیشه  
 منو از لی تیغ سخن با صفا  
 سر زینش باشد که کیم  
 نه دوست حق اصفاء علیها  
 این امید که سازد به جوشان  
 پرستی خدی کاش که بوی  
 خوش و چون بخورم الله  
 مبارک و با خدا در هر  
 معنی که ز کرم و شمشیر  
 ز کرم و ز کرم و شمشیر  
 عزت شده اگر در دلم و کرم

بر سر نهد در زبان خوشی  
 ناله طرف اولی که از آن

[illegible][illegible]





افغانی کی یاد دلا  
گورنر محمد  
نور محمد

محض نبرد و حراقت  
 پیش از این پیش از  
 گردیده اند و نفس گرفته  
 آورده ای مستحق تر از  
 چشم از چشم منور  
 شوی در دوزخ نشسته

بعدی که در این  
 هیچ که خاطر چشتم  
 سخن داری زان  
 شکرهای الهی  
 در کین فانی  
 سلطان نازده

کذا بحرف فاء

عشق کاسته شود و عشق بکار  
 داد و ستد نماند و در دم آید و  
 بر سر کار می آید و در سر کار  
 خدمت می دهد و بر سر خدمت  
 سر کار می آید و بر سر کار  
 با هم کشش دارد و کار می  
 کشد و در کار کشش  
 در کار کشش و در کار کشش  
 در کار کشش و در کار کشش

منك كره حضورك نزد من است  
من طهری و در کمر خواران

[illegible]

























[illegible]

|   |   |
|---|---|
| <p>باز بکویج جانشاد و کوشش<br/>         و دغان چه در کفست مراکش<br/>         برخاسته و جوش فراخ چون<br/>         کنگ در شاخه های کنگر</p> | <p>باز در این کایه بر پیشانی<br/>         کوشش که در این کوشش<br/>         در غم سپهری کیست<br/>         آن صید کین کین</p> |
| <p>آورد دست ایت خوش<br/>         مشغول به این خود هر کوشش<br/>         از دهن صفت کلبان<br/>         خوشتر که در پیشان</p>                | <p>خوشی که کلا کوشش<br/>         پس و دغانه صفت<br/>         کوشش که در پیشان<br/>         خوشتر که در پیشان</p>            |
| <p>در یک کوشش که در پیشان<br/>         سرخ سینه که در پیشان<br/>         آب کوشش که در پیشان<br/>         در دهن که در پیشان</p>          | <p>خوشی که کلا کوشش<br/>         پس و دغانه صفت<br/>         کوشش که در پیشان<br/>         خوشتر که در پیشان</p>            |

|  |   |
|--|---|
| <p>             از دم کوبید که بشناسد<br/>             تر که بدست در ملک آورده است<br/>             چو کاش از برای زهرم بود<br/>             خواهر داشت خود خیره بین           </p>              | <p>             از آنکه دشمن را گوشت<br/>             کبابی که در دهان<br/>             از دست تو را خوشتر<br/>             ما دانستار جسمه افروز<br/>             از دست تو مزه جانها<br/>             در دست نام چشمه حسن<br/>             اسیر تو که روی عالم را<br/>             تمام باغ در به به عسل<br/>             جام تو خوشتر خود           </p> |
| <p>             اشک است بر لب لعل<br/>             ست این مرکز بر خان<br/>             این در دنیا بد است<br/>             در گشتن از کائنات<br/>             و در کس که شکر چنان           </p> | <p>             کج نه از این طریقت<br/>             کس که زانده در طریقت<br/>             کجایان اشک است کس که<br/>             که کس بر از انانیت<br/>             حسن را نشکر مراد تو           </p>  |

[illegible]





[illegible]

|                         |                         |
|-------------------------|-------------------------|
| خوش فاش خند بیک در لب   | در دروشت میکشید سبک     |
| عشق صاحب در این         | گر کج بود که حاصل عاقبت |
| چون منان و دعا بگوش حسن | عبود ملک عشق سبک است    |
| دشمن تر است کرده از کاک | و در کج روشی گرد است    |
| در وصل در جاده غمزه یار | گزشت بخور دشت و دایم    |

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| و در دروشت حسن بهر جا گشت  | سروان زان خند و لاله گشت |
| دشمن و در دروشت و دعا بگوش | گوشت از سبک بهر جا گشت   |
| عشق سبکی بر لب منبت در این | واقع دل لاله بهر جا گشت  |
| سهر خور و من کج و دروغم    | خنده از عاقبت خنده گشت   |
| سبک شادمانی در کاک         | ای چرا در سزای کاک       |
| کجای قهر از هر شکست        | شال به عیب در بی کاک     |
| گر آید بهر چشم سز          | در جاساکه از سودا گشت    |
| دشمن سانی خنده در کاک      | زاد بر کج و غم کاک       |
| درین خزان غمزه می خند      | ظهور سبک کج کاک          |

|                        |                      |
|------------------------|----------------------|
| خویش و کجای غمزه گشت   | سز سز و در دروشت گشت |
| ای کجای شادمان کج گشت  | خنده از عیب کج گشت   |
| آورد و بر سز سز کج گشت | آورد و بر سز کج گشت  |
| آورد و بر سز کج گشت    | سز سز و در دروشت گشت |

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰









[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

















































































































































بخت زمانه عید کردار است  
 بهر چه امانت زلف بخت است  
 دل را که بکشد بخت بخواهد  
 با همه جاسوس خود کشته کشم  
 شاید که گشت در راه او رفت  
 فولاد را بومند از دست خلع  
 در راه او حریفان است برین  
 در هیچ طرفش نیست هتیک  
 هم دادان و شکم ز سر سبزه آرد  
 ایامی می روی که نواز سبزه  
 نوازش بهر پیشتر زخم کرد  
 خاموشی را چه ز بکشد آرد  
 اطفال مرا نصف ریشک آرد  
 که زمره آفت سیر کرد آرد  
 نام غنچه شیخ زنده بر آرد  
 از کشتن خونم زافر آرد

از کشتن نام که تیر بار آورده  
 پیش کشته نشسته و جهان را با  
 دست کمره نو نگه داشت کام  
 و جهان را کمره نو به کام خوش  
 بایز که در عرف زلی را فریاد  
 بکن که بر کوه ای تنه با سپهر  
 بر کس کشتی رفت بر آکر میلی  
 صورت که در مهن ظاهر انگیزه  
 در دل و فضل و خرم و جلا  
 کشتن مراد اولی که تیر بار آورده  
 بر و وصل و از دقت نظر تیر  
 و در که دگر و او چه ابر و تیر  
 سعی به راستن و تیر تیر  
 تیر تیر و آرا که در تیر تیر  
 گرفته توان از کوه تیر  
 بر تیر تیر تیر تیر تیر  
 دل سا به تیر تیر تیر  
 سسای مراد اولی که تیر بار آورده

بسمه تعالی و قیامت ظهوری  
در شادی و غم حال از نصیر آورد

۱- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۲- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۳- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۴- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۵- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۶- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۷- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۸- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۹- هر که در راه حق است و در راه حق  
 ۱۰- هر که در راه حق است و در راه حق

عشق کو ناز و کفر دین روح  
 مایه اندامها نشو و نمایی  
 خستند از هر دو آتش کشتی  
 زنت از هر دو آتش باریان آرد  
 حاصل اگر کیم از ناله و دوا  
 نایابان مردن کیم ناست  
 نزاران جز حسنه و نزاران  
 کوه را که در دست آید بخواهد  
 نایاب شد رخ کوی نازان  
 بر و لاج کس خندان ندید  
 منت بر رخشان طعنی صحر

چو ناکام کان منحصراً  
 اکل خواب از استغنی  
 ناز و صحن هزار چمن روی  
 و کبر از خاکت یا سمن در  
 صحن پریش از صحن بقا  
 خون چه کیم حسد کین در  
 دل کران نه آید و این مایه  
 کبر و عیش و دل عزیز و دیر  
 کی نیکو لب آسپس روی  
 شاخ گل افسان زین روی  
 کز دین منست کین روی

کجا در کوشش من کس افتد  
 نگر در کوشش جان من افتد  
 بخوان با چشمش که کل زندم  
 بر پشتش در زبان سوسن افتد  
 زلفت ناله کرد و دم تو خور  
 از او که هر نوی مرده زان افتد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱







































زان حضرت عیدان مشیت خدایه  
 زانکه مشیت خدایه بر منخ خدایه  
 کفایه کلام و در صرافت کفایه  
 سلال از گشت و دل کفایه  
 زاده آید که در کمال مشیت  
 شدم بدان طوری در پیشگاه

که شریفه و او را کتاب آید  
 چه در مشیت و در کلام آید  
 که کلام و در مشیت آید  
 فایده و در مشیت آید  
 مجلس و در مشیت آید  
 که شریفه و او را کتاب آید

چون دل شود از دلفریزان  
خاک کوه شود هیچ پیشانی آریان  
هر دو که گشت باریان نو  
ناخوشش بر صف خوان نو  
چو شد دل دمان بر دلوکان نو  
آن دلوکان که گشت دلفریزان نو  
زبان دایم که گشت باریان نو  
دلها صحرای چهره باریان نو  
از دایم که گشت باریان نو  
بر جوان داشت نگارن نو  
جان و دینش از دلفریزان نو

خیزد از لوح هر که شربت کینه  
و بیک امید مردان که باریت کرد  
عشق مخور که ساخته این را  
باخته ام در شربت این بنم

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

طهردی حسین ما اضعیفنا و نوالا

که با مصحف را در صد جو قوت بر می آید

[illegible]

شیرازی از نظر زحمات خود را در  
عمری که در لای فراق میرزا  
خواهر عفت زول و دو سه خطی  
از ذوق حاصلی که حسرت حکایت  
ای میل کرد که در آن چشم دردم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible][illegible][illegible]

کشت آب و طهوری که باین اثر برده اند  
عقب بر بخت و هر روز از آبی که از

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

1875









حضرت میرزا ابی بنیت مسکرم  
 کو در غنچه از خزانة فیض شریعت  
 حشر شد کما در غنچه بی کافران  
 و زمین کو برش غنچه با منور کبر  
 جلوتیت بهر غنچه کو تبارید  
 عشق چون غنچه در حق کی در غنچه  
 در جبهه بیدار کون و در جبهه

غنچه عرض دعا از من می آید که  
 بهر رشتان دعا از من می آید که  
 آن کاه آستانه از من می آید که  
 بهر لب بهر جبهه از من می آید که  
 در کون جبهه از من می آید که  
 انوار از من جبهه از من می آید که  
 با طوری بهر جبهه از من می آید که

ای خدایم چو با تو وفا می نهم  
 آشتی نمی آید در آشتی نمی آید  
 در آشتی خود در دل می آید که ای کجاست  
 و گفت کم فیضی آید بر من از این  
 از برای تو خود با من آید و کرد  
 آید چنان که حاصل می شود از این  
 در چنین خیزم به دل می آید  
 در طوفانی آید و در آشتی نمی آید

آشتی نمی آید در آشتی نمی آید  
 سبب آنکه چنان که من خود می آید  
 از خداوند آید که آید  
 که در این داری من می آید  
 شری که از این آید  
 از کجا آید و در کجا آید  
 و آشتی نمی آید

همه در مشغول و کان دگر  
 سوای من نه از این جهان دگر  
 باقی شرم و نکست از کجایی  
 اشکم آورده از روان دگر  
 که شش کوه تابان از باران  
 دارم از درد آستان دگر  
 سر آردی حمید ساد  
 همه در خاک آستان دگر

[illegible][illegible][illegible]

*(Faint handwritten Persian script)*

بر سر کتب ظهور و اعلان از یادداشت  
عزت کسب ایام فیتة مهنه بر کمال

تحت ربه و ارامت خودی است  
 بر چه کوه خاکی و سنگ است سر  
 منین حق با ذبنا ناکه  
 حدت حاکم از دم و دهان  
 خواب در هیچ جا و در هیچ  
 بیستان از بختی بی خبری  
 از دمع و کرب و مشقت  
 بر سر دلت ز کرب و مشقت

در دم و دهان خودی است  
 بر پیش خورشید و ماهی است  
 حال مرا با ذبنا ناکه  
 کل صفت از دهان و دهان  
 بر سر دلت ز کرب و مشقت  
 از دمع و کرب و مشقت  
 بر سر دلت ز کرب و مشقت

سرافق خلق کن ای سیه خیز  
 زود بود خیزد مگسش ازین  
 شکی کرم از عاس باران  
 زود از چو اعلان چو پست  
 بری حوائج چو پیر بترانه  
 نشت و غات از ساقی بجان  
 غمزد و حسرت کن جور اگر کشای

لعلی هر چه بخت کند برین  
 لعلی در کمال این کس نیست  
 میرزان غمزد و سیه خیز  
 نوی دارد و غم از سیه خیز  
 خار و لعلی از سیه خیز  
 سینه در سینه از سیه خیز  
 لشکر می صفای سیه خیز

سوم و از برج حسینان علی

کشت خاکی چون غنچه می بینا تو بوی  
خوشتر از افلاک می بیند آتش تو بزم

حاصل کردیم هر گاه در آن کوه  
 ابرو خوش و دهانی خوش نهاد  
 در وجود او که از هر یک یک  
 حاصل می آید از هر یک از این  
 پیش از هر چیزی در شیوه ای که  
 دل میباید دست از هر یک از  
 منع در از هر یک از این  
 در هر یک از این یک یک یک  
 در هر یک از این یک یک یک  
 در هر یک از این یک یک یک  
 در هر یک از این یک یک یک

عشق سوزی از تو اکبر  
 از حریفان تو با کبر  
 در کمن باز داشت کبر  
 در عیبه خود مهاب کبر  
 کشتی مت از صبا کبر  
 کو سرنگ در بر کبر  
 ماری ای ابر کبر

100

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

حکومیت غایت از این است که هر یک از  
 حاکم و رعایا را که در دین و دنیا  
 یکدیگر را که در دین و دنیا  
 یکدیگر را که در دین و دنیا



بنیر و خاک آن سرگود یافت و در  
 درخت و انجیر و غنیمت برین انجیر  
 نیز آن راه و کس ندانم بر کشته  
 سود و حال کشته سیر سیاحت

لایق یافت سر راه جستان  
 باستان و انجیر و غنیمت  
 به خاطر خوش مسکینان  
 رگشت باد و غنیمت و زان

مردم و سواران را از او جان سپارد  
تا در این دست مبارک بماند  
که بیغم کرد به طایران سنو  
صفح شکست آن صف شرف  
هر جوان لغت ناب است  
داود از آن جا که کربا می شود  
آه از زلف پریشانی  
گر با آن خود خندان گشتی

مردم و سواران را از او جان سپارد  
تا در این دست مبارک بماند  
که بیغم کرد به طایران سنو  
صفح شکست آن صف شرف  
هر جوان لغت ناب است  
داود از آن جا که کربا می شود  
آه از زلف پریشانی  
گر با آن خود خندان گشتی

[illegible][illegible][illegible]

تمام غرض صلب و زنی کرد که  
 برین بی اندیشه و بی بی زبیر  
 باشد چنانچه بعد از این کوش  
 ششاد و از او هم رسیده بود  
 و او که از این کشید بی خبر  
 است که چنانست و ز غیرت را  
 که از خود خونریزی می کند

نیز از سر خود که سر برافرازد  
 در پیش چهره خاک که با کشید  
 حلاوت نه می بخشد و صاف  
 خود کن در دست و پا را  
 می آید که می کشد و از جفا  
 که از این بی خود بپسندید  
 و در جوش و جوش می آید

[illegible]

خاطر هم چون زنگنه صید دل را بکشید  
در نگاه مرغ دل تا زنگه است و بکشید

[illegible]

غنیمت را با شکر خور تا خورشید از آسمان  
 اگر که غمگین هستی و آستان از یاد  
 غمت در پرده دل انداخته و در غمت  
 حکمت را از غمت برون فلک انداخته  
 قنای غزل را در کعبه ای بی زلف  
 ز منم چه بجز یک لوح کرم بر سر پیشانی  
 که در کرم شاه را هیچ شاهی نیست  
 و دیگر در طایفه ای که با ایمن از دست  
 خضیا نیکو است از ارم طایفه ای که در  
 کشمیر خواند آن که بر لبه آن پیر  
 دوازده هزار و اوسه کعبه کائنات  
 در پنج صامت ساری و در او جود  
 با کرم کشیده و در کعبه کشیده  
 کار که کشیده و در کعبه کشیده  
 دافع و جود و در کعبه کشیده  
 تصدیق و در کعبه کشیده  
 شهادت و در کعبه کشیده  
 چشمه زلفان  
 در دل از غمت

باحتیاج بودیم منو از پنج کاه کاه  
 که میگردد در سراسر کاهها با هم  
 زبان خدا خوان من میگردد و با هم  
 اگر خوشی برآوردی میخای  
 چه میگردد که اگر آمد کسی چه بود که  
 میگردست ساقی عجبی ده که  
 چراغ افروخته دل منده اگر برآید  
 همان خود کشید اگر کشد دل افروخته  
 سخن در دستش نه باشد نه  
 نامش در سراسر کاهها خوان  
 آید از آواز مانت که خوان  
 سواد عجمه و سواد زبان چهر  
 احوال و داستان خوان در زبان  
 میگرد از زبان خوان  
 از سینه میخورد که سواد  
 افکار ماکی از دل ناهید خوان  
 زبان خود که کشید از زبان  
 خوانی هستی  
 طالع نشان

حرمها بدینسان نهد و دلش را بی  
 نیست منت نه که منت پرست  
 طالبان مهر و وفاست را  
 صفت بود ما بودی حسن و خوش  
 ای زاهد زنده و عابد و دشت  
 راه گشت گشت 'وارد  
 به گشتی که بخت بد دل  
 داد و کردید و دشت می داد  
 دل خادای سبب قران گشت  
 لب بالا شبنمی دشمن  
 همه شهبازان در زمین بخواب  
 نیست کاری بجان طوطی را  
 را که شکر شکر تو پر از دهان گشت  
 حارم حرف سر شکران زخم  
 جهان را شکر که صفا کرد  
 اسیر و کافر و بنده شکر  
 زخم بند به چوب صندلی  
 آستان دامن حرام و نامحرم گشت

شیخ محمد بن محمد انصاری  
 درجه یافته در مرتبه پیرس  
 از علم و ادب پیرس  
 از نعمت آسمان پیرس  
 انکسار دارد که در مرتبه پیرس  
 که کلام که در مرتبه پیرس  
 طریقی از عبادت پیرس  
 که زاد علم و حقیقت پیرس  
 سیر و کار و دل در دست پیرس  
 از حضرت که گفت پیرس  
 که ما این در مرتبه پیرس  
 از سیران دل پیرس  
 هر که گفت کوش و ز کف دان  
 خاری پیرس که در کف دان  
 سیرت میخوانم که پیرس  
 که نایب سیرت در کف دان  
 حیات طیف در کف دان  
 در کف دان که پیرس

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





[illegible][illegible]

|  |  |
|--|--|
| <p>             کجایان ای مسکن دیار زبانش<br/>             تا زمان گفت دل و دل از کج<br/>             خیز از جامت سیلاب به<br/>             خوشنمائی رفته در زینت<br/>             محبوس بود در دامن غم<br/>             آرزوی عشق آقا غمت کج<br/>             صد جهان فراخ در دامن<br/>             شد دهنش که در هم خیزد<br/>             غارتی شد بدون آفرین<br/>             سخت مستعد گشتن چرخ<br/>             هیچ درنگی نیست بر کام کج<br/>             در دایره سپهر غنای عشق         </p> | <p>             که میباشی غنی خوش<br/>             کج که کوشش دیار پیش<br/>             بر غری و بال کج<br/>             که کرد در جسد زلفش         </p> |
|--|--|

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





|                                 |                           |
|---------------------------------|---------------------------|
| کرمی و جان و از جان بخش ای کعبه | کما حق که شاست می نهانش   |
| کوکلی بی نای خوشنمید بند        | در شرفه ساحت طبعی که بشیر |
| مطاف حق بکن کار و دین           | عاشق قربان کرده صبر خوش   |
| سازان کار و بد بر سر و دست      | آسوده امانت و مانع تماش   |
| در هر که جود و دانش نهاده       | همراه رادر و نشو در کمالش |
| از خوار و مغروران با کیست       | مکو خرد و کفر و نکوشت     |
| دار و بر عشق نهاده ای ستمی      | خود اهدا کرده عقل و دراز  |

|                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| ای عشق منم که کرم و جهان        | ناله در دست و سرخ سپیدی     |
| تبت و عده و کسب و دست و دین     | دیده جان را که زدی ای سانی  |
| حزنی شکست از رخ با تو شد و درین | گر کنم نیست کرم و محالی خوش |
| آنکه وصل یافت کرم و کرم و کما   | بود و سا با اقبال و با خوش  |
| سپرد و با جانی که عید و با      | فرموده و خوش و دین و دین    |
| ز دل و کشته طالع عاشق و درین    | چون و کسب که حسن و نهانی    |
| عز و دل و دست و دین و دست       | سبب نیست کسی و دین و دین    |
| عشق و کما که کما و دل و دین     | گشودار و دین و دین و دین    |

|                       |                       |
|-----------------------|-----------------------|
| شعق آسمان و دین و دین | دین و دین و دین و دین |
| کند و دین و دین و دین | دین و دین و دین و دین |
| دین و دین و دین و دین | دین و دین و دین و دین |
| دین و دین و دین و دین | دین و دین و دین و دین |

|  |  |
|--|--|
| <p>             حرف نیت هم بر زبان<br/>             نشه حوائی چاکه تو نکند<br/>             نشه در که راه که اندک<br/>             چند ناصح خلعت برین باد<br/>             مستعد انداز ایام سرگرد<br/>             دل پست باوش و نه پندار<br/>             دل طعونی بر راه دلاور           </p>  | <p>             بود از لایم زنجیر خوار<br/>             با خیال دولت و کیش<br/>             بدر روی که دلا خوار<br/>             عاشق پنهان زان کوش<br/>             طایفه سرده و چاکش<br/>             مرد و اندوه و سرخوش<br/>             نشین زهره و خان خوار           </p>   |
| <p>             سحر آینه که در دم کنی<br/>             رخسار البید تر افشاد<br/>             دل بود در خمر کباب مست چو<br/>             تا دم سحر دل کفینش تر نشو<br/>             که خفای مستانه در این دلاور<br/>             خراج بسیدار و کبابی که کشید<br/>             ناله آواز مهر بسینه یار نشو<br/>             در عصای که کشد ز بار بار<br/>             حرفت که برست طعونی که کشد           </p> | <p>             که خفای در افشاد زان کوش<br/>             که کرب و کار که کشد کفینش<br/>             زان امید که کشد کفینش<br/>             ساقی خوش که کشد بایست ناول<br/>             محلی نشیند از جرس محلی نشین<br/>             باقی آلوده و مصلحت فانی<br/>             بی شناسد غمزد و دوست ناول<br/>             منتهی که کشد ناول<br/>             با بسوی که کشد کفینش فانی           </p> |
| <p>             اودی که بر آرد زده و خوار<br/>             هیچ کسان معرکه دانی سوار           </p>   | <p>             که درون بر باد که کشد خوار<br/>             بس معرکه دانی سوار           </p>  |

[illegible]



کشیده بخت نبیند زین بیکم  
 بهر روز شست تاشق و حرم و جا  
 درون خزانگی است که بماند  
 با خون و غلظت و در آن نوم بماند  
 مزه از مسکه که در آن روز آید  
 هر که در او جود خودی غم غفلت آید

که را صدیکه گوی آموختش  
 صبح بیا شد عیال و کسایان  
 و روز شد شکام سخن از پیش  
 عیش و کلامت اما نه از پیش  
 که بهر تو جسته شد با پیش  
 و در آن روز آمد ز آموختش

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

می کند و بسته می شود و نیز در این  
 ده قرآن و ده کلام باشد و نیز  
 سه صد مرتبه در حق خود بخواند  
 سی و نیکو کار و نیکو بخواند  
 حج زیاده در هر چه خواهد  
 و چنین سالی چنین سوار و در این  
 و چنین که چش و در کمال و در  
 عشق و در هر که در هر چه خواهد

فانی داد و نکست و خورشید را نام  
 و اولم و حج و خورشید را نام  
 و اکرم و شمس و در هر چه خواهد  
 و خورشید را در هر چه خواهد  
 و در هر چه خواهد و اولم و خورشید  
 و شمس و در هر چه خواهد  
 و شمس و در هر چه خواهد  
 و شمس و در هر چه خواهد

[illegible]





فرمود این پیش رو سوخته اند و بنده  
 چون کان حلقه شد و دانه انداخته  
 آن دل و دین که سوخته اند و خاک  
 میخیزد چون آن سنگان منگوش  
 مری که با شکوه و دگر جان که  
 بر ریزه دوی آید مانند دگر جان  
 رات شده آید مصری که با آفر  
 ظاهر است خاک در دهان و دگر جان

در دندانی شد و او بچشم  
 و اصل مردمیت نال و غم  
 او را بکلیر نشد در دست  
 و او غمناکی سپید و رنگ  
 که گشت چاشنی بر زبان  
 که نگوزد و دود و اهل طعم  
 که بودم در دامن نخل  
 طوفان کوه سیاهی  
 فصل بهار و چمن و گل  
 این طغیان و غم و غم  
 زهر خونی است طوفان

ویم که شکر از آنجا می افتد  
 تا شوی و ما بر جا می افتد  
 خداوند و ما را بر جا می افتد  
 که شو و ما بر جا می افتد  
 و بر شو و ما بر جا می افتد  
 صیقل حیرت تا شوی  
 گویم از این تا شوی  
 که تا شوی و ما بر جا می افتد  
 سر نهاد و ما بر جا می افتد  
 غرض خود را و ما بر جا می افتد  
 لازم اگر شکر شکر شکر

[illegible]

ناز شد ز خشمم بر چرخ  
 گفتند و در بیان چرخ  
 رفیع ملک سبب از بخت  
 ز سر ملک سلمان چرخ  
 گفتند ز بهر ایشان را  
 که کردم در بیان چرخ  
 دامن از شکم میا چرخ  
 که بجز کربان چرخ  
 کا از بزم حکم سبب چرخ  
 کوه که کشید فرکان چرخ  
 دل دادا سر هوا ایست  
 منته که شوق جهان چرخ  
 کشید صاع کجای زغای  
 چون که شیر تیران چرخ  
 رل دادا سر هوا ایست  
 بخت طره برشان چرخ

و چون در آن روز عظمی درین  
 نظر آهسته را بکیم هر شد  
 صدای گفتنم بر او  
 بیت خوان رفتند و چو بگری  
 دل میش از بس غم غمزه  
 رخ حجاب سودا را رخ غمزه  
 و دم صد سیم غمزه را بود  
 و ای داشت طوطی ز کین  
 بیز از نو نهاد بر حکم راغ  
 که ز غم عشق تنه خام

هیچ خبر پس از منم نماند  
 سینه دای نر زاده و مرغ  
 و ز عفت هر شک ذوات مرغ  
 بدوم شوق لغت دم مرغ  
 و ستر کاس نر زاده مرغ  
 کلین احسنی نر زاده مرغ  
 زلفش خویش نر زاده مرغ  
 بدولت که هیچ خوانم مرغ  
 و زاده که کرم کرد مرغ  
 غلام که گفت سر مرغ

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

















زان کشت و دود و آلودگی و آلودگی  
 مجلس جمعی و دوستان و دوستان  
 سان غلام و دوستان و دوستان  
 چرا و غلام و دوستان و دوستان  
 مسلمانان و دوستان و دوستان  
 باغ و غلام و دوستان و دوستان  
 و دوستان و دوستان و دوستان  
 و دوستان و دوستان و دوستان  
 و دوستان و دوستان و دوستان  
 و دوستان و دوستان و دوستان

در این مژده کلان شدادیم  
 بر هر چه دلی صادر دایم  
 از همه پرورش دایم  
 تا خدای سینه را دایم  
 از سر عشق بیاید دایم  
 الا هم باقیست دایم  
 که جو حیدر را دایم  
 آستینه ایجا دایم  
 وین که در مزار دایم  
 هر چه که پیش ما دایم  
 ز ملک و دان دایم

کون فدا است عشق جنون می عیار تو  
ز این بر تو می ز غلام بر آیدم

[illegible]

نوزدهم من مونسیم به شرط و طریقی که  
 چه بر کارهای و کارهای شایسته و  
 سری بر یکدیگر که بر یکدیگر  
 نگاریم که از هر یک از این  
 کشت و کارها و عقده و کارهای  
 که در هر یک از این  
 راه و طریقی که  
 سحر و جادو و هر یک از این  
 در هر یک از این  
 به داری که در هر یک از این

نوزدهم من مونسیم به شرط و طریقی که  
 چه بر کارهای و کارهای شایسته و  
 سری بر یکدیگر که بر یکدیگر  
 نگاریم که از هر یک از این  
 کشت و کارها و عقده و کارهای  
 که در هر یک از این  
 راه و طریقی که  
 سحر و جادو و هر یک از این  
 در هر یک از این  
 به داری که در هر یک از این

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

این کتاب در سال ۱۲۸۵  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۵  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۵

























[illegible]

|  |  |
|--|--|
| <p>             که بدست من چون غنچه خفته بود<br/>             طوری خوش ز بهر شکوه کز لعل           </p>    | <p>             که بدست من چون غنچه خفته بود<br/>             طوری خوش ز بهر شکوه کز لعل           </p>    |
| <p>             را و توفیق هر که می شد ایام<br/>             خال بر سینه صفات تو دم کرد           </p>     | <p>             را و توفیق هر که می شد ایام<br/>             خال بر سینه صفات تو دم کرد           </p>     |
| <p>             بوی کشته دل زان که کشته پیاد<br/>             در میان دو جان و در کنار پای           </p>  | <p>             بوی کشته دل زان که کشته پیاد<br/>             در میان دو جان و در کنار پای           </p>  |
| <p>             شد که در کوه کسوف ایام گذارید<br/>             ساقی خون کیم و شاد کیم چشم           </p>   | <p>             شد که در کوه کسوف ایام گذارید<br/>             ساقی خون کیم و شاد کیم چشم           </p>   |
| <p>             نه چمن نشسته بود و در آید بجز<br/>             از سر کمر تو مسو درم سینه تو           </p> | <p>             نه چمن نشسته بود و در آید بجز<br/>             از سر کمر تو مسو درم سینه تو           </p> |
| <p>             چون وصل تو اندازم چادر نیست<br/>             صفی عهد بان ساعز جان سیم           </p>       | <p>             چون وصل تو اندازم چادر نیست<br/>             صفی عهد بان ساعز جان سیم           </p>       |
| <p>             که طوری روی مری هم طوری<br/>             در وقت و ذوق من بگویم           </p>              | <p>             که طوری روی مری هم طوری<br/>             در وقت و ذوق من بگویم           </p>              |
| <p>             بی دل آوارم ز یاد انصاف<br/>             هیچ طرف کفایت نیست           </p>                 | <p>             بی دل آوارم ز یاد انصاف<br/>             هیچ طرف کفایت نیست           </p>                 |
| <p>             ای دای از کشتن زان<br/>             نکند که بجز خلوت و خندان           </p>                | <p>             ای دای از کشتن زان<br/>             نکند که بجز خلوت و خندان           </p>                |
| <p>             و شمع که کوهی دارد کیم<br/>             در طایفه ای که کیم           </p>                  | <p>             و شمع که کوهی دارد کیم<br/>             در طایفه ای که کیم           </p>                  |
| <p>             با طایفه ای که نام کیم<br/>             نه ای ز یاد و نه ای کیم           </p>             | <p>             با طایفه ای که نام کیم<br/>             نه ای ز یاد و نه ای کیم           </p>             |
| <p>             اکتی که هر طایفه ای کیم<br/>             اکتی که هر طایفه ای کیم           </p>            | <p>             اکتی که هر طایفه ای کیم<br/>             اکتی که هر طایفه ای کیم           </p>            |

|                                     |                                 |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| نغمه مستعین دانسته این نغمه را      | زمن پس چه آید و این گنج را      |
| در کمال شیرازی بش نعل برآورد        | سهم خط مشایخ و علما را          |
| بر چشمش دو ساق شیرازی برآورد        | نشدند نه نه های شیرازی را       |
| نشدند و صاحب دامن شیرازی            | که ساقی تا نغمه سکنه در کمال    |
| قلب که بر خدای خود کرده اند         | حیا شیرازی در مردمی که          |
| ز کار و بار سر که با کمال آورده اند | که که از این دشمنان و فرزندانش  |
| که نفسی این دنیا را داده اند        | سویکش از لایه های روزگار        |
| عقل و دیر بر او دل داده اند         | سجده و این گنج را نه غنچه یکبار |

|                                     |                                      |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| در دوح ز دل می بسته اند             | در خوش و غم سینه با بسته اند         |
| افشای هر که در دوح می شود           | از دوح می رود و گنج را بسته اند      |
| بر کمال حال و دوح می بسته اند       | در چشمش و کمال دوح را بسته اند       |
| ز دوح می بسته اند و دوح را بسته اند | شبهه جنگ و دوح را بسته اند           |
| در چشمه یابی که دوح را بسته اند     | سینا از دوح دست نه بسته اند          |
| دوح را بسته اند و دوح را بسته اند   | از دوح می بسته اند و دوح را بسته اند |
| دوح را بسته اند و دوح را بسته اند   | هر دوح را بسته اند و دوح را بسته اند |
| دوح را بسته اند و دوح را بسته اند   | از دوح می بسته اند و دوح را بسته اند |
| دوح را بسته اند و دوح را بسته اند   | دوح را بسته اند و دوح را بسته اند    |
| دوح را بسته اند و دوح را بسته اند   | دوح را بسته اند و دوح را بسته اند    |

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





کرمی ای کتاب خواجه بود  
 عشق خورده و خفته بود  
 چشم پند زان کو که  
 دم رخ خورده بود  
 زانکه از کمال شیخ پادشاه  
 سلیقه در کتاب خورده بود  
 کشته شد از یاد زانکه  
 که هیچ خورده بود  
 صفو سینا که از رخ  
 چشم افکند خورده بود  
 سر جای بن آب کشید  
 غوطه در سرافند بود  
 عاشق طره و در آن است  
 حریف تیغ و تیغ بود  
 از طرب و بهار عشق  
 زخم تیغ خورده بود

تمام نمران میرزا بی بیام  
 ت شکر کاغذی از ناچوبی  
 داغ خان کرم سکرتم  
 سیرسل دلاجرن ایگرم  
 نمران از دست تکی  
 اوله دلاجرن سکرتم  
 کرم شمشیر من کرم شمشیر  
 ت شمشیر من کرم شمشیر  
 خان کرم شمشیر  
 تمام نمران میرزا بی بیام

ما خود ز بکر دم و قیاسی بگویم  
چلشش اشال نشام نهائی بگویم

از کجای که می گشتند و در مسجد  
ناشور می خوردند و بعد از آن  
سوی کعبه می گشتند و در مسجد  
قبله می نشستند و در مسجد  
استیقامت می نشستند و در مسجد  
دک که می نشستند و در مسجد  
سیدنا احمد می نشستند و در مسجد  
امام می نشستند و در مسجد  
امام می نشستند و در مسجد

فرود آمدن از کوه سارنگ  
 که در حوضه بزرگ است و در  
 کوه بهی چو کوه کوه کوه  
 سید و کوه کوه کوه  
 فرود آمدن از کوه سارنگ  
 که در حوضه بزرگ است و در  
 کوه بهی چو کوه کوه کوه  
 سید و کوه کوه کوه  
 فرود آمدن از کوه سارنگ  
 که در حوضه بزرگ است و در  
 کوه بهی چو کوه کوه کوه  
 سید و کوه کوه کوه

صرغین که صفای سبک بر دارم  
 سقود نام و این از خاک سینه بر دارم  
 غلبه بر لب از خاک سینه بر دارم  
 بسجود غلبه از خسته بر دارم  
 بر خسته زخم و صاف زلف دارم  
 و در می از زخم سبک بر دارم  
 کج بکار و غلبه بر دارم  
 نترسم که در خسته بر دارم  
 کف خالی که از زخم سینه بر دارم

نشسته بود که سواد بیایان را در  
 بیامداد آورد و در روز شنبه که  
 کرم بیاض که در کلاه و ناف او بود  
 نفعی بر سلام او نداشت  
 ساز و سرگشته او را چنانکه در  
 کرم بیاض که در کلاه و ناف او بود  
 چو در طریقه طریقه او را  
 برای خودش بیان او شد  
 کرم بیاض که در کلاه و ناف او بود  
 طریقه او را در کلاه و ناف او بود

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



هزار و نه و صد و بیست و نهم  
 نهم ای که سینه کو میبیم  
 که نشسته ز کمان جو میبیم  
 میبیم امدهای او میبیم  
 حذر از خورشید بر او میبیم  
 جان سر کس از او میبیم  
 که دور و فیلد از او میبیم  
 اگر آن فیلد خاک او میبیم  
 که کوهی است از او میبیم  
 هر صی نام بر او میبیم  
 خدا که که این نام میبیم  
 نوبه داران حق میبیم  
 اگر زین حق را میبیم  
 حرام که زنگش میبیم  
 چو از زنگش میبیم  
 که کشیده از او میبیم  
 که چون مردم نام میبیم  
 که او حق میبیم

خواست از من و طاعتان گزین  
 به چیل ایلک روی تو گزین  
 مراد عشق سنجی از بهمن  
 به نبال ملک کردم طوفانی  
 خم منی بچید از کاس سیر  
 گریه کنایه از کاشک سیر  
 مایه ای، بشو عین خورشید  
 خطه که روی تو کشم بر روی  
 جان پیش من رفت از دست  
 کرد و خسته تنم سستی خود  
 آفت زار کشیدم به ناله  
 کردی و ای صبی که پندار است  
 آتش من و خون من سبزه باز  
 شادمان از سیرم کن  
 کاوه از خیال او کاس سیر  
 کعبه و مسجد جنت چون آتش  
 او دم زدم زشت زانوی  
 کشم زانوی که صبا خیزد

کلمه در دهر و دهر کلام است  
 ز غوغای کشتی صفت و بزم  
 سر و سرین غم اگر نه است  
 کوه بپیشانی افکار بزم  
 خط و نشانه او در غایت  
 راجع بر استند و بر گشته  
 غوغای کلام آید و بر گشته  
 کشتادی در بر غایت  
 ایام است و در غایت  
 صفت و در غایت  
 زده و نشانه او در غایت  
 ایام است و در غایت  
 آینه ای در غایت  
 و در غایت و در غایت  
 باغ که دم سخن خوشایم  
 قبله آن منتهی ارمایم  
 صبر را جز نشانه است  
 امکان در دهر و دهر

[illegible]





[illegible]







نهرت چو الطور می بایج زلفش کمر  
شکست عانی کرد و در عشق زلفش موم

چو شهنشاه و کله خورشید  
دل ده زهر و جگر را بجه  
تخت به خشم کشید و  
از برایش خان سر را بجه  
آتش چنین برافروخت  
گرمی افکند شر را بجه  
باز در زانمان است  
بعد از او دست را بجه  
کسی چه از او چنین بجه  
عاجب دید ای شر را بجه  
یک چاره از او کشید  
که گوشت بر کمال او بجه  
هر دو را نشو و نجو بجه  
که از این ابرو دید بجه  
مرکزیم و قضاوت بجه  
خوشتر شد بر خنجر را بجه  
چو از آن در حق نکند  
از طبعی رشتند بر بجه  
خاموشی شدت بر بجه

حبیب چرا که کشید و دیم  
 نقشه و نامیای جانگش  
 صیقلی را که کشید و دیم  
 دست و درفش و دیم  
 عمار را که کشید و دیم  
 بر سر خوان و دیم  
 که کشید و دیم  
 پای بر پای و دیم  
 نقشه و نامیای جانگش  
 صیقلی را که کشید و دیم  
 دست و درفش و دیم  
 عمار را که کشید و دیم  
 بر سر خوان و دیم  
 که کشید و دیم

[illegible]

از دایم و هم به خود بخون  
چو در دهانم از خون تو گریخت  
من شال بر دارم از این بستر  
خاری کار و اگر طوفانی

استغفر الله و یکتا کلام  
از سینه جلالی که بی نام  
زین است و دوش رو یکایم  
سوزش جسم من را کردیم

خوشتر آن که گفت از دانشم کرد  
 بجز آن که در ده و یکله کس  
 و بپای ایامی که هیچ بیم  
 چه نه گفتی و چه سینه خیز  
 سر سبز آفتاب به سر ای  
 بپوشان زلف و چون کنیز  
 که کافران در او انوشیروان  
 و نام داشت زمش که گرام  
 کلام کلام و هفت نظم  
 مسجد از این حدیث که زیادت  
 و بخانه خوانند که هر گرام  
 هیچ نشسته زعت این نام  
 فخرت سرکشان حضرت خواند

زانوقت کسی چه نام کرد  
 پس از آنکه یاد کرد نام کرد  
 و چه دان که در شام که دم  
 گشته حلقه حلق و پای و نام کرد  
 و دم سینه پیش که در نام کرد  
 و چه دان که نام چه نام کرد  
 و بخش و دم سینه که نام کرد  
 گشته سینه و در نام کرد  
 ز خانه نام که نام کرد  
 و چه دان که نام کرد  
 و چه دان که نام کرد  
 و چه دان که نام کرد  
 و چه دان که نام کرد

هشتمین مرتبه بی مثال شادمانی

[illegible][illegible]









حرف هجده گفته ام خود را و دو هم گفته  
خوشتر به یاد بگیرم از شوق شایسته  
انقیده بدانی و ایت پرستی خویش

سنت محمد مصطفی و کارهای او  
و کبریا و کرمی و زنده و حنده و جلال  
حق و دهر و مست و غنی و پادشاه

تأیید خفاکار بر بدست فاکرم  
و بی کل روی کار این خفاکار  
که در خون خود بران خوشتر  
عالم سار که چشمش روی کار  
مجمع چشم دم اتحاد  
ترس و گسسته دزد و خان  
که از چشم حسنه بری چو بیک  
از دیر روزی اگر از خود شکر

دستارهای پدید آورده می شود  
 بر سر و گردن و دست ها  
 آن سینه که از روی او جگر  
 کوه را در بر گرفته است  
 روی نه که در دشت  
 گزنی ستم خود را بر سر  
 خور و از راه سال اگر چه فایده  
 نه از شورش و از دست دشمنان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين الطيبين الطاهرين  
الطيبين الطاهرين الطاهرين

اولی خدایم از شوم و پایانی  
 که از شوم و پایانی که از شوم و پایانی  
 زهر میباید که شوم و پایانی  
 نوش پند و دان شود ز شوم و پایانی  
 سیمین خدایم که ز شوم و پایانی

از ظهوری سینه  
از سینه

منه

[illegible]

شوقی آید و کلام کبریا  
 بر این دیات ترک کوشید  
 که در این خورشید شادمان  
 که دولت دوستی بشنید  
 نه این حد که کشیدید  
 عجز زانودن عباد کوشید  
 احسان آید است و کمال  
 کرد نظر خود را بشنید  
 معانی عشق کسپس است  
 که در محال کوشید  
 به نامت خجسته که کرد  
 آری که عشق هر کس بشنید  
 حیرت نرزد از این خط  
 هر چه که کند کوشید

بر دست از جگر بکشتم  
 بر دلم نه خود درویدم  
 نه جسم و جان خود فروخت  
 نه زینب و اسباب دل فاشم  
 که در امن افشاندن تو  
 ز شوق طلب از آن دورم  
 بر دلم نه خود درویدم  
 بر دلم نه خود درویدم  
 نه جسم و جان خود فروخت  
 نه زینب و اسباب دل فاشم  
 که در امن افشاندن تو  
 ز شوق طلب از آن دورم

نگار من فرزند انصاری ششم  
از ان قریب ان ششم ششم  
شب کرد ان ششم ششم  
خرف معین نگار کوشش ششم  
برو با ان من ششم ششم  
سری در ان ششم ششم

برای دیدن جرات که در کتب  
کلا و ادب و ادب و ادب  
از ادب و ادب و ادب  
کرد و ادب و ادب  
که در ادب و ادب  
آری که ادب و ادب  
هر چه که ادب و ادب

بردم من چون در لاله آید  
غلت را چون نایاب خیم  
خیم را شمشیر بکند که خیم  
بزرگان عابدی خیم  
زهر فقره بشی - گنج خیم

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



[illegible]

3

بر دوستی شریف شوم شریف شوم  
از سستی نیز اوم مکر العیب شوم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰















|   |   |
|---|---|
| <p>             افسوس بخت را بخت<br/>             از کشتن کشتگان را کشت<br/>             هر کسی پیش از کسی دارد<br/>             نه جای من از هر کس<br/>             نه امیدم از هر کس         </p>   | <p>             چشمم بر راه و قیام دارم<br/>             خاطرم خوشتر از کشتن دارم<br/>             دایم بر من که من نرا دارم<br/>             من چه دارم چه معذورم<br/>             غنیمت روی آفتاب دارم         </p>   |
| <p>             دانه کشتن را دانه آوردم<br/>             کجایان جان هر خوش بخت<br/>             نادم از تیر و نه دمای زهر<br/>             شکر که بر آتش سودا و کجش<br/>             بر سر دانه ششیم کاشکی<br/>             تا که گشاید اگر دانه ششیر<br/>             در هر دم دوسه بار دانه<br/>             رحم صاحب خانه و خاک کشته<br/>             حرف غنیمت را پیش خواهی گشتم         </p> | <p>             ناله دستم به ام آید آوردم<br/>             بر سر کوی عزام آوردم<br/>             بر کوه رشید عالم آوردم<br/>             آرزوی حسد عالم آوردم<br/>             حد شمام از هر شام آوردم<br/>             از دانه برستان سلام آوردم<br/>             خواهرهای من ز جام آوردم<br/>             خوشبختی ای ای دانه آوردم<br/>             روگش به حسد ام آوردم         </p> |
| <p>             ساقی ساقی خوشتر از خوشی<br/>             خاک کشتیم پیش از کاشی<br/>             خوشتر از ساقی از دانه<br/>             از غنیمت ز غنیمت دانه         </p>   | <p>             دانه دانه آفتاب خوشی<br/>             خوشتر از دانه و کجای خوشی<br/>             هر ازین عافیت خواص خوشی<br/>             ای ساقی ساقی خوشی         </p>  |

|  |  |
|--|--|
| <p> خوابم کرده و در آرزو چشم بسته دارم<br/> بوی مستی و در گردن من<br/> زین زلف عجا که دران<br/> زوی حسرت زن و دامن کوس<br/> ز شوق خوار و صبح کشتن<br/> و افغانی ای که توانست<br/> خدا آسجوری دست او را<br/> </p> | <p> پای من شامه ستاده و بزم<br/> برای عزت ناصح و سر<br/> چون خورشید را دم که<br/> کوه نیست بر بخت و شکر<br/> بند که در سنگ خنجر<br/> صبا چشمم زده افش<br/> و دست که بان در<br/> </p> |
| <p> کی سده آمده که در<br/> شیرینی زهر که<br/> که به درون<br/> دیسر و شمشیر<br/> کل کشش و<br/> کلیه را در<br/> لبه مار و<br/> که در<br/> </p>   | <p> سوزش با که که<br/> لب از غنچه آید<br/> کن از صبا<br/> بلوغ و<br/> نار و<br/> دولت و<br/> زخم کینه<br/> خوشی و<br/> </p>  |
| <p> شیرین ملک که<br/> </p>   | <p> البته چون<br/> </p>  |

[illegible]

|                                     |                             |
|-------------------------------------|-----------------------------|
| افرو و دلم غمخیزه و غمخواری و غمخیز | از بهر و وصل زلفت رایت بخت  |
| دارم که در خدمت غمت زهر چشتم        | در کوب که در حسین اطاعت سرت |
| و تم و بار ساد که ایام دامن         | خود را که کسی جز من غمخواری |
| از خنده و لب سبز زنده و طعم         | زان و سواد که اندم غمخواری  |
| که جوید که غمت خور افلاک            | بر چرخ بخت ز نور و افلاک    |
| و افلاک و سنج و سمه در غم           | خود را که آب و شش غمخواری   |
| امید که که کشند و آتش شعله          | در شش از زدن آتش غمخواری    |
| در دین مرا و طهور و طایفه           | ز بخت خودی ز آتش خود و آتش  |

|                               |                         |
|-------------------------------|-------------------------|
| سکینه را به دل غم که که کشتم  | بش و فراغ را که که کشتم |
| که در غم سوز و یاد و کای خوش  | سر به شش ز آتش کشتم     |
| طوفان آسمان و دهمار بیاور     | از سوز و آتش بخت کشتم   |
| خون چکه در تنغ و طوفان در شش  | در آماج و سمه کشتم      |
| شاید بدست و در دها و آتش کشتم | این کار را که کشتم      |
| هر چه زدم غمخیز که کشتم       | فروغ و لب و غم که کشتم  |
| کشتن بر طایفه و کش کشتم       | و آواز و لب و کش کشتم   |
| تا چند بهادر کش کش کشتم       | در کشی از غم که کشتم    |
| آن که کش کش کش کشتم           | در کشی از غم که کشتم    |

در خانه ز سینه طوفانی که کشتم  
خود را که کش کش کش کشتم

|  |  |
|--|--|
| <p>در ابله که گزیده جهان و خفته<br/>         صفتش با مشق بیاد سرگشته<br/>         سودای کفر عشق نیست به دل<br/>         سودا بیان که کل زنجیر و درشت<br/>         که هزار ساله دوش به دوش بر تن<br/>         از سخت حیدر و مساحت جانم<br/>         اعیان سرچشمه زدن آن غوغا<br/>         و کبر زلفی طودی سر و گوش</p>              | <p>سرفه را با جسم خودی زود<br/>         مان که بر زبان از نمان پاک<br/>         نه با گشت نشسته بر تن بی سوز<br/>         به زدن اصلاح جان زنده بود<br/>         به کبر خدایا سر کوفتی خفته<br/>         با گشت شکست خنده بر چرخ<br/>         در اول از تو که زار با دگر گز<br/>         بیا که گزسته در خفته طوری</p> |
| <p>چرا که رود مشق از زبان و خفته<br/>         کشش به پیش نشسته به زبان و خفته<br/>         نهاده بود که هر مان و خفته<br/>         که غصه بسبب و دکان و خفته<br/>         نیز با که که با کبریا و خفته<br/>         عشر سزای که چه در مان و خفته<br/>         دل گشت در دهم مان و خفته<br/>         لب را زخم با و دکان و خفته</p> | <p>خدا و است دگر که بی تناسخ<br/>         بیا به دست صبر با و خفته<br/>         کشیم با ایمان بی سوز<br/>         زنده کشته بی سوز و خفته<br/>         زبنا و دگر که مشق با و خفته<br/>         کوی با خفته و دگر که خفته<br/>         شکایت که زار و دگر که خفته<br/>         دمان سر گشته و دگر که خفته</p>          |
| <p>که حرفه ایم بی غمی ز جسم و دگر<br/>         چه حاصل از که چون از دگر</p>  | <p>میدادیم بهرت از دگر که خفته<br/>         فام هر که خفته از دگر که خفته</p>  |

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical or administrative document. The script is cursive and dense, covering most of the page.

کیمیا کا سب سے رو بہ کار  
 زو قلم و مدق و شمشیر  
 برکتی و سر سبز و خوش  
 کیمیا کس و کس و کس و کس

سبز و آب و گل و فربان  
 در صل و صل و صل و صل  
 برکتی و کیمیا و فربان  
 ساز و ساز و ساز و ساز

لب و کوبه سخن از میان  
گوش بگشاید و در میان از میان  
دور کرد که امید و چرخ  
رونگار دایه دام هر که در قوت  
در کوه استانی تا در کوه  
در قشاق صفای عین غاف  
نورق دریا بکین کامینه  
با که نام و موسس شهر زین  
شیخ او در حال در چون خفا  
که در کوهی گشته رسوا در قوت

کجاستین سباه بر چین  
 از شیرین کوه تا قاسمیا  
 بران سر از انکت غم  
 در خاک شوق نام حد افق  
 در خانه سپاسم آب و آبی  
 هر چه خوار و نال در چین  
 در کعبه نقد و حسن چین  
 خطای ای کبیر بر چین  
 بر هر مرغ نام بر چین  
 از آنکه شکست در چین

سید مرتضیٰ شریعتی در کتب مختلفه  
تألیف کرده اند و این کتاب از جمله  
کتابهای معروف است که در این  
موضوع مؤلف آن حضرت در آن  
کتابها در آن موضوعات بحث کرده اند

از بهارستان تو بر کجایم چو خنجر  
تا جودت بجز او از اندام بر خنجر  
میجی تا که کشتی ستم چو شیرین

[illegible]

|                      |                        |
|----------------------|------------------------|
| دوبت هو سو در بیان   | دوبت نیکو در بیان      |
| گزاره صاحبان کرد     | سودای بیشتر فرشتان     |
| صفت حربه اشباح       | که دانستنیان و در بیان |
| خبر چشم مردم کی ناید | از سلسله که در بیان    |
| کنن زمرنگ کاروان     | خارج از کار در بیان    |

[illegible]



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰













|                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| آه که در دهر دهر جان طهوری نسیم | رونگان بر جان خوشه باقی است |
| در اوجت از بهر وصال دوری        | در کوه و تپه در جیفه دوری   |
| فرز است که پیش از چشمش          | روی بی لعلان سینه چرخ       |
| لطیف قاریت کی در دلم بنیاد      | لا بد در نام کس کس کس       |
| سواد آتش امید شد مستند          | سازد در دل حسد و کافور      |
| این کجاست که در شکوه خالقیت     | برای کس که کعبه سر خور      |
| نور شکوه سوز در لای لای         | چرخ کسین خانه در خور        |
| چرخ که دست از آواز شکستی        | کس ز ناله غمناکی غمناکی     |
| ز راه رست که از رست وصال کجاست  | او به سینه طهر جان خور      |
| آه که ای دل کسبج در زندان       | مرد کاخ خوش آمدن            |
| بر سر خوان رنگ و شاد            | کجاست کس غایب               |
| در کس کس است مذکوره             | افت و انداز حسد و پادشاه    |
| لذت برین سینه و ربای            | چون در آید می خندید         |
| پیکر عالی از سینه چینی          | با نوحه چندی نشین           |
| در لای سسوم است نطق             | چند بر خورده شعله از چرخ    |
| شوره شده با در محبت غیر         | چو که درون درون کسین        |
| بطور می شکست پیش                |                             |
| شوخ نام برین سینه               |                             |

قوله اول در اوجت از بهر وصال دوری  
 در کوه و تپه در جیفه دوری  
 فرز است که پیش از چشمش  
 روی بی لعلان سینه چرخ  
 لطیف قاریت کی در دلم بنیاد  
 لا بد در نام کس کس کس  
 سواد آتش امید شد مستند  
 سازد در دل حسد و کافور  
 این کجاست که در شکوه خالقیت  
 برای کس که کعبه سر خور  
 نور شکوه سوز در لای لای  
 چرخ کسین خانه در خور  
 چرخ که دست از آواز شکستی  
 کس ز ناله غمناکی غمناکی  
 ز راه رست که از رست وصال کجاست  
 او به سینه طهر جان خور  
 آه که ای دل کسبج در زندان  
 مرد کاخ خوش آمدن  
 بر سر خوان رنگ و شاد  
 کجاست کس غایب  
 در کس کس است مذکوره  
 افت و انداز حسد و پادشاه  
 لذت برین سینه و ربای  
 چون در آید می خندید  
 پیکر عالی از سینه چینی  
 با نوحه چندی نشین  
 در لای سسوم است نطق  
 چند بر خورده شعله از چرخ  
 شوره شده با در محبت غیر  
 چو که درون درون کسین  
 بطور می شکست پیش  
 شوخ نام برین سینه

|                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| آه که در دهر دهر جان طهوری نسیم | رونگان بر جان خوشه باقی است |
| در اوجت از بهر وصال دوری        | در کوه و تپه در جیفه دوری   |
| فرز است که پیش از چشمش          | روی بی لعلان سینه چرخ       |
| لطیف قاریت کی در دلم بنیاد      | لا بد در نام کس کس کس       |
| سواد آتش امید شد مستند          | سازد در دل حسد و کافور      |
| این کجاست که در شکوه خالقیت     | برای کس که کعبه سر خور      |
| نور شکوه سوز در لای لای         | چرخ کسین خانه در خور        |
| چرخ که دست از آواز شکستی        | کس ز ناله غمناکی غمناکی     |
| ز راه رست که از رست وصال کجاست  | او به سینه طهر جان خور      |
| آه که ای دل کسبج در زندان       | مرد کاخ خوش آمدن            |
| بر سر خوان رنگ و شاد            | کجاست کس غایب               |
| در کس کس است مذکوره             | افت و انداز حسد و پادشاه    |
| لذت برین سینه و ربای            | چون در آید می خندید         |
| پیکر عالی از سینه چینی          | با نوحه چندی نشین           |
| در لای سسوم است نطق             | چند بر خورده شعله از چرخ    |
| شوره شده با در محبت غیر         | چو که درون درون کسین        |
| بطور می شکست پیش                |                             |
| شوخ نام برین سینه               |                             |

قوله اول در اوجت از بهر وصال دوری  
 در کوه و تپه در جیفه دوری  
 فرز است که پیش از چشمش  
 روی بی لعلان سینه چرخ  
 لطیف قاریت کی در دلم بنیاد  
 لا بد در نام کس کس کس  
 سواد آتش امید شد مستند  
 سازد در دل حسد و کافور  
 این کجاست که در شکوه خالقیت  
 برای کس که کعبه سر خور  
 نور شکوه سوز در لای لای  
 چرخ کسین خانه در خور  
 چرخ که دست از آواز شکستی  
 کس ز ناله غمناکی غمناکی  
 ز راه رست که از رست وصال کجاست  
 او به سینه طهر جان خور  
 آه که ای دل کسبج در زندان  
 مرد کاخ خوش آمدن  
 بر سر خوان رنگ و شاد  
 کجاست کس غایب  
 در کس کس است مذکوره  
 افت و انداز حسد و پادشاه  
 لذت برین سینه و ربای  
 چون در آید می خندید  
 پیکر عالی از سینه چینی  
 با نوحه چندی نشین  
 در لای سسوم است نطق  
 چند بر خورده شعله از چرخ  
 شوره شده با در محبت غیر  
 چو که درون درون کسین  
 بطور می شکست پیش  
 شوخ نام برین سینه











دل ناری منجی ترانه اولی که  
تاک ای بیانی کرد ای کجی  
عشقه بر کاره کاره زدی سبکی  
کرامت دایم که از عشق نکند  
سرسختی موی نه دانی جان  
همه در بهر جفا می رسم میشد  
امید دلی و دل و کجی کس  
جوانان شکر کجی و در پیش  
رفیقان جوان که با شیم کجی  
در آسجوری قوا و خورشیدان  
در کجی و انگ و خورشیدان  
در آسجوری کجی و خورشیدان  
احبال و دردی نه ای کجی  
عشق نه دای و نه دای  
از غم تو سینه در کجی  
حب که از شوق تو در جگر  
سیر نه بران چه خوش آن بود  
با کجی خوش لب و دهان

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| دل ناری منجی ترانه اولی که | کرامت دایم که از عشق نکند  |
| تاک ای بیانی کرد ای کجی    | سرسختی موی نه دانی جان     |
| عشقه بر کاره کاره زدی سبکی | همه در بهر جفا می رسم میشد |
| کرامت دایم که از عشق نکند  | امید دلی و دل و کجی کس     |
| سرسختی موی نه دانی جان     | جوانان شکر کجی و در پیش    |
| همه در بهر جفا می رسم میشد | رفیقان جوان که با شیم کجی  |
| امید دلی و دل و کجی کس     | در آسجوری قوا و خورشیدان   |
| جوانان شکر کجی و در پیش    | در کجی و انگ و خورشیدان    |
| رفیقان جوان که با شیم کجی  | در آسجوری کجی و خورشیدان   |
| در آسجوری قوا و خورشیدان   | احبال و دردی نه ای کجی     |
| در کجی و انگ و خورشیدان    | عشق نه دای و نه دای        |
| در آسجوری کجی و خورشیدان   | از غم تو سینه در کجی       |
| احبال و دردی نه ای کجی     | حب که از شوق تو در جگر     |
| عشق نه دای و نه دای        | سیر نه بران چه خوش آن بود  |
| از غم تو سینه در کجی       | با کجی خوش لب و دهان       |

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| دل ناری منجی ترانه اولی که | کرامت دایم که از عشق نکند  |
| تاک ای بیانی کرد ای کجی    | سرسختی موی نه دانی جان     |
| عشقه بر کاره کاره زدی سبکی | همه در بهر جفا می رسم میشد |
| کرامت دایم که از عشق نکند  | امید دلی و دل و کجی کس     |
| سرسختی موی نه دانی جان     | جوانان شکر کجی و در پیش    |
| همه در بهر جفا می رسم میشد | رفیقان جوان که با شیم کجی  |
| امید دلی و دل و کجی کس     | در آسجوری قوا و خورشیدان   |
| جوانان شکر کجی و در پیش    | در کجی و انگ و خورشیدان    |
| رفیقان جوان که با شیم کجی  | در آسجوری کجی و خورشیدان   |
| در آسجوری قوا و خورشیدان   | احبال و دردی نه ای کجی     |
| در کجی و انگ و خورشیدان    | عشق نه دای و نه دای        |
| در آسجوری کجی و خورشیدان   | از غم تو سینه در کجی       |
| احبال و دردی نه ای کجی     | حب که از شوق تو در جگر     |
| عشق نه دای و نه دای        | سیر نه بران چه خوش آن بود  |
| از غم تو سینه در کجی       | با کجی خوش لب و دهان       |

دل ناری منجی ترانه اولی که  
تاک ای بیانی کرد ای کجی  
عشقه بر کاره کاره زدی سبکی  
کرامت دایم که از عشق نکند  
سرسختی موی نه دانی جان  
همه در بهر جفا می رسم میشد  
امید دلی و دل و کجی کس  
جوانان شکر کجی و در پیش  
رفیقان جوان که با شیم کجی  
در آسجوری قوا و خورشیدان  
در کجی و انگ و خورشیدان  
در آسجوری کجی و خورشیدان  
احبال و دردی نه ای کجی  
عشق نه دای و نه دای  
از غم تو سینه در کجی  
حب که از شوق تو در جگر  
سیر نه بران چه خوش آن بود  
با کجی خوش لب و دهان



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

|  |   |
|--|---|
| کلمه سر و کور و صای و سحر و کجاست<br>بیای خوشش خند باد آیدم<br>میاد رفته شکوه در طبع خود<br>بهر جهت نگاه که آید است<br>مضای عالم و حقیقت است هر چه<br>سبیلان سخن من گفته اند در<br>نمیزه خوار و در آن حدی بیاید<br>سکه گشتان اگر کشد راسته گشتی<br>مس و نه نشود در هر یک پس کلام | کلمه خوشه و دانه و من و سخن گشتی<br>میزان و بار و سنگ و در بر<br>صفت نوری و خورشید اگر گشتی<br>چرخ و پرتو گشت و نور آید<br>زنت و دقت و باغ و صابریه<br>شود زلال مانا و هستی و سر<br>زحمت و فواید و دانه و گشت<br>که کلام و خوشه و پرتو گشتی     |
| کسی ندیده چنان دانه و گشتی<br>زنت هر بر کشم از دانه گشتی<br>میان و بیع کلمه و من و گشتی<br>زخرو نه دانه و سر و گشتی<br>میان و چشم کلمه و من و گشتی<br>میان و کلمه و من و گشتی<br>ایمان و من و دانه و گشتی<br>خدا و من و دانه و گشتی<br>صفت و من و دانه و گشتی                    | زخمر و پاک و سر و گشتی<br>چه بشود و کلمه و من و گشتی<br>کلمه و من و دانه و گشتی<br>میان و دانه و گشتی<br>که کلمه و من و دانه و گشتی<br>کلمه و من و دانه و گشتی<br>کلمه و من و دانه و گشتی<br>کلمه و من و دانه و گشتی<br>کلمه و من و دانه و گشتی |
| کرمان و من و دانه و گشتی<br>نمیزه و من و دانه و گشتی   |   |

کتابخانه کتب خطی  
موسسه تخصصی زبان و ادبیات فارسی  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۸  
تلفن: ۶۶۷۲۳۴۵

فردی که در وقت غیبت از صاحب ابواب  
به اشراف کنند و تقوی از راه او بیرون آید

میهنم که هرگز ناپاکم ندی بودم و می

روزگار از میان چه بسیار

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

کیمیت کرد و آستانه شکافتی  
 ای کاش من که در دوشم هوا بجا بگردم  
 چنان آقا با شمع سراسر روشن  
 که بستاند از نادانان بدین قدر  
 حرف از آبله و دوزخ و آله و اله  
 بنایم بجهنم که کائنات پدید  
 طوری آید اما جو بگوشه بر آید

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

فهم چشم و دست دل حکیم و در هر دو عالم  
ز دانش کردار و ز کار و ز سر و ز کار  
جز مشق ما بر دی که که بخشد این کلام  
چرا که نه خوشتر از دنیا و آخرت  
ز عالمی بسیار و از غمش بسیار  
ز شایسته و ز غافل از روی هر چه آید  
که فرماید که کوفی زبان انگار که  
سخن بر آید که کلام که بر آید که  
کلی بودی و شدی این و بسیار جا و نام

[illegible]

چون خوش از سر کمری بستم با فراغ دم

سید ابراهیم باقیاندام کبریا و جبار

منه انعم عليه

ز ویرانای سپانی با طغیانی هم درآورد

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

18

دستور و قوانین

از شش و ده اگر از نواد او آید

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page.

تخت اکر شد و مکان آتش میگوید  
 آتش را میگوید که آتش میگوید

من المذبح  
الذي هو  
المذبح  
الذي هو

مجلسی مطبوعی مطبوعہ خدیوہ

مجلس

علاج حور و جاشنود و فاسکی  
و ...

[illegible]

حسن ملاحظه در چشم تو یار میگوید

مجلس اول

نوحی شیریں ازین صاحب دایمی

بسم الله الرحمن الرحيم

آفت هر نه قصه ای که حیاضی

بسم الله الرحمن الرحيم

مطهره. آگاهی که بر سر بود است  
که کافور که بر دانه شامی

بازو

و اگر از دست نروشد که از آن مایه

چند روزی که در آنجا بود

روز و رستبه و رانی و رزوی و رزنی

١٣١٣









۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| عجب چاش و خنده و دلوان حسن     | چون مندر از برای خالو باغی   |
| و در جهان ازین دو نفر تا در کس | که نشاند و کجاست است از کس   |
| و نیز در حق گفته است بسیار     | برخلاف از کس نیست با که      |
| ز دل آن کی دست بر لبش نهان     | که نیز آید از او چه با دست   |
| و لبش جز عزیزان از این دو      | همه این چنین بگوید و نامش را |
| مسند استان شد و نام از کس      | که ز دل از من ز کس با کس     |
| خوابش بر سر کی بر لبش نهان     | آن طهوری نیستی همه از او     |

|                             |                         |
|-----------------------------|-------------------------|
| خاسته از من استی و در نهان  | بجست بر روی خالو باغی   |
| استیانی که تمام سودا و دانا | و در دکان بدون و در کس  |
| بهر طرف که حیات و دوران     | امید و دل جان است از کس |
| کشت شاد که آتش جدا است      | نیز از کس در کس با کس   |
| که فراتر که ای خنده و خجسته | خود است خفا چشم و کس    |
| و حیات استان که در دکان     | منه و کس بر لبش نهان    |
| امید نیست ز کس با کس        | بشخص کرده با و دال      |
| نیز در کس با کس             | که در کس با کس          |

|                 |            |
|-----------------|------------|
| خوش که کس و کس  | و کس با کس |
| سیر حاجت و دانا | و کس با کس |
| و کس با کس      | و کس با کس |

به سر راه خدای شش تنی نامح  
 من چون گشته بازم به پیش قدم  
 ترم از آزادی وی دو گزینم  
 رگش بجز پستانهای من نیست  
 و ما نحن بنو عتبه که هو عتبه  
 در ده کوهی چنین مست  
 زهره گشت این دو قلوبی که  
 گردنمان در دوزخ تابانگی  
 کما شرا بنخله پادشاهان  
 پنهانی به دو حال است  
 هر سوزی خود این جان را  
 ز رسم آنه دوشی قستان  
 دست خود کای خوشی خزان  
 کز گدازان توروی تراود  
 درین ده بامنه تارستان  
 در ده گشته کنگرستان  
 درین غنی اگر سگستان  
 درین سپهر کنگرستان  
 در دهی مردو سبستان  
 در دهی خلیج چمنستان  
 در دهی رشته کوهستان  
 در دهی جیش ساغرستان  
 در دهی فخر لافستان  
 در دهی کنگرستان  
 در دهی کنگرستان  
 در دهی کنگرستان  
 در دهی کنگرستان

[illegible]







آنگاه که در میان فریاد و فغان  
 در میان آن کفر شکوه و کفر فغان  
 کلمات مستقیم خود را بر عالم  
 بناد و اعلان از فغان بناد  
 بچشم برادران بر سر فغان  
 نگر و آتش فغان  
 ز غمشان جان کوه  
 عشق که بر سر فغان  
 اگر کاهی زنده بماند  
 کشته گردان میان فغان  
 بکشتن بر سر فغان  
 بر دامن آرد نام از فغان  
 خوش گویان ز فغان و سر فغان  
 از دستان برای سر فغان  
 نگر از طرمان دلاور فغان  
 در دستم چه بود از فغان  
 پیشی که در دلفان ز فغان  
 طالع گویا ز فغان و سر فغان

[illegible]



[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

*(Faint handwritten Persian text)*

[illegible]

استندهای شعله ای در  
سایه خورشید و ماه  
در آینه آب  
و اینها همه را که در  
آینه آب می بینیم  
از آینه آب است  
و اینها همه را که در  
آینه آب می بینیم  
از آینه آب است

[illegible]

منشور شد و در آن روز که  
پایان یافت و در آن روز  
از منبر خود فرمود  
که هر کس که این کتاب را بخواند  
و عمل کند به او عفو شود  
و اگر کسی از این کتاب چیزی یاد گیرد  
و عمل کند به او عفو شود  
و اگر کسی از این کتاب چیزی یاد گیرد  
و عمل کند به او عفو شود













مرحوم کمال الدین محمد بن علی  
تألیف فی تاریخ طبرستان و بعض احوال  
در بیان احوال و احوال و احوال  
مرحوم کمال الدین محمد بن علی





